

چون انگیزه‌های افراد متفاوت است اما ازدحام سرگیجه‌آور جوانان در باغ فردوس به نظرم فقط معلول عشق جوانان به سینما نبود. عواملی مثل بی‌کاری و کنجکاوی و یا فقط سیل به دیدن مخملباف هم وجود داشت.

○ کیهان: من این برداشت را قبول ندارم. چرا باید فکر کنیم استقبال جوانان معلول عشق نبود و حاصل چیز دیگری بود؟ چرا اگر جوانی بگوید من عاشق درس خواندن و پزشکی هستم، در مورد ادعایش تردید نمی‌کنیم اما در مورد اشتیاق جوانان عاشق سینما به دنبال ناخالصی می‌گردیم؟

○ زنگنه: به نظرم شاید چهل درصد مراجعه‌کنندگان عاشقانی بودند که حاضر می‌شدند برای رسیدن به هدف، یعنی بازیگری، تاوان بپردازند. مثلاً من و دوستم، خانم کیهان، واقعاً حاضر بودیم یک هفته آنجا بایستیم و فقط روزی یک خرما بخوریم، مشروط بر آن‌که به هدفمان دست پیدا کنیم اما عیدم پسری از خانواده‌ی دختر مورد علاقه‌اش جواب منفی شنیده بود و آمده بود مشهور شود تا به این وسیله به ازدواج دلخواه دست پیدا کند. همان‌طور که خانم جودت اشاره کردند، انگیزه‌های متفاوتی در افراد وجود داشت.

○ افشین: به نظر من تمایل به اعلام موجودیت در جوانان چیزی طبیعی است. جوانان می‌خواهند دیده شوند. کامل دیده شوند و وابستگی‌ها و متعلقات و دغدغه‌هایشان هم دیده شود. در جامعه فعلی ما جوانان را نمی‌بینند یا کامل نمی‌بینند. اگر به ابراز وجود نسل جوان ما توجه شده بود، هیچ‌وقت یک آگهی درخواست بازیگری آن جوش و خروش را به‌وجود نمی‌آورد. آنان آمده بودند که روی پرده بزرگ بگویند: «مردم مرا ببینید!» اگر جوانان مکان دیگری را برای اعلام موجودیت پیدا کرده بودند، هیچ‌گاه آن غلیان را نمی‌دیدیم.

● در جامعه ما بازیگر شدن یک زن هنوز هم خالی از حرف و حدیث نیست. با مشکلات ناشی از این محدودیت چگونه روبه‌رو می‌شوید؟

○ کیهان: همان‌طور که گفتیم، خود من به شکلی حاد با این مشکل دست به‌گریبان بودم. دلیلش هم سوابق ناخوشایند بعضی بازیگران زن در دوران قبل است. ما اگر قابلیت‌های مثبت زنان را در این حیطه باور داریم، در جهت پاک کردن اذهان عمومی از آن تصور منفی موظف به مقاومت و ایجاد یک تصویر روشن هستیم.

○ افشین: در شرایطی که تبعیض در حیطه‌های مختلف به زنان تحمیل می‌شود، دغدغه‌ها و درگیری‌های زنانی علاقه‌مند به هنر، به‌طورحتم، آنان را در معرض سوءتعبیرها، برداشت‌های منفی، و به‌رحال تبعات ناشی از این تبعیض‌ها قرار خواهد داد. دم‌دست‌ترین نمونه‌ای که همه می‌شناسیم، فروغ فرخزاد است که هنوز، پس از سال‌ها، در معرض قضاوت‌های رنگارنگ قرار دارد؛ کسی که حتی زنده نیست تا از خود دفاع کند. به نظر من ریشه‌های این مخالفت‌ها را فقط می‌توان چنین

خلاصه کرد: فروغ شاعری بود پیش‌تر از زمان خود. وقتی این مشکلات برای او وجود داشته، در مورد هر زن دیگری هم احتمالاً وجود خواهد داشت. ما باید به چنین واکنش‌هایی فکر کنیم و بعد انتخاب کنیم.

● پس از نمایش فیلم، واکنش مردم را در ارتباطات شخصی‌تان چگونه دیدید؟

○ افشین: من کارمند هستم و نوع کارم برخورد با طیف وسیعی از مردم را ایجاد می‌کند. مراجعان سینما رویی که مرا می‌شناختند، بسیار بهت‌زده شده‌بودند. تصور حضور زن شاغل در فیلم به‌نظرشان نامعقول می‌آمد.

○ جودت: بجز کنجکاوی‌های معمول در مورد بازیگران، موضوعی که من در فیلم مطرح کردم، در میان مردم، به خودی خود، سؤال‌برانگیز است. به‌خصوص پاک شدن بخشی از صدای من انگار ابهام و سؤال به‌وجود آورده. از زمان نمایش فیلم مردم مرا به یکدیگر نشان می‌دهند و چیزهایی زمزمه می‌کنند...

● تا کجا حاضرید تاوان عشق به سینما را بپردازید؟ آیا حاضرید در راه این عشق قربانی بدهید؟ این قربانی می‌تواند محرومیت از ورود به دانشگاه باشد یا از دست دادن شانس ازدواج و اشتغال یا خیلی چیزهای دیگر.

○ جودت: پاسخ به این سؤال خیلی سخت است. ○ کیهان: شما که از اول برای ازدواج وارد سینما شدید، باید راحت انتخاب کنید.

○ جودت: بله، اما الان بازیگر هستم. از اساس هم فکر نمی‌کردم ازدواج با بازیگری‌ام مغایرت داشته‌باشد. بنابراین، در مقابل این سؤال فرضی قادر به پاسخ‌گویی نیستم. شاید پاسخ واقعی مستلزم این باشد که واقعاً در شرایط انتخاب قرار بگیریم.

○ کیهان: ولی من فکر می‌کنم جاذبه سینما به‌قدری قوی و کورکننده است که به خاطرش حتی مادری بجایش را ترک می‌کند...

● مریم کیهان: پیام سلام سینما موضوع زن یا مرد نیست، در فیلم همان نگاهی که به مردان شده، به زنان هم شده است.



● شما این را تأیید می‌کنید؟ ○ کیهان: نه، اما می‌خواهم بگویم اجتناب‌ناپذیر است.

○ زنگنه: به‌نظرم هر پاسخی در اینجا و در این لحظه فقط پاسخی صوری و ظاهری است. آدم باید در موقعیتش قرار بگیرد تا بتواند پاسخ بدهد.

● به نظر شما در سلام سینما مخملباف چگونه به زن نگاه می‌کند؟

○ کیهان: موضوع سلام سینما زن یا مرد نیست؛ یعنی همان نگاهی که به زنان بوده، به مردان هم بوده. فقط شاید بتوان همان جمله «نصف موفقیت زن‌ها...» را اشاره مستقیم به زنان دانست.

● نسبت داوطلبان زن و مرد در باغ فردوس چه‌قدر بود؟

○ کیهان: تقریباً یک سوم داوطلبان زن بودند.

● به‌رغم کمتر بودن تعداد زنان، تقریباً زنان و مردان در فیلم حضور مساوی دارند. این را دلیل چه می‌دانید؟

○ زنگنه: به نظر من کمیت در اینجا اهمیت چندانی ندارد.

○ افشین: من فکر می‌کنم که این حمایت تعمدی بوده است. نمای درشت هم از خانم‌ها بیشتر می‌بینیم.

● شروع فیلم با مرد کور گریان بود اما فیلم با لبختو گروهی زنان تمام می‌شود. اگر این اشاره‌ها را توجه مخملباف به زنان تلقی کنیم، پس تکلیف جمله «نصف موفقیت زن‌ها...» چه می‌شود؟

○ جودت: حالا که ما در این میزگرد به تعبیر و تفسیر اشاره‌های فیلم می‌پردازیم، در دفاع از حقانیت خودمان، شاید، منکر این عقیده مخملباف باشیم اما فکر می‌کنم عقیده مخملباف در این مورد واقعیت محض است.

○ کیهان: در این‌که زنان رقیب‌القلب‌تر از مردان هستند، شک نیست اما نباید فکر کنیم به این دلیل باید پایین‌تر از مردها باشند.

○ افشین: جمله‌ای که در فیلم شنیدیم، واقعیتی است که مخملباف آن را به عنوان ضعف می‌شناسد. او قصد دارد زنان را به اصلاح این ضعف ترغیب کند؛ پس بر این ضعف تأکید می‌کند اما، از سوی دیگر، در اثرش خلاف این را به ما نشان می‌دهد: مرد نابینایی را نشان می‌دهد که قصد دارد از طریق جلب ترحم موفقیت به دست آورد؛ زندانی سابق آبدیده‌ای را نشان می‌دهد که اشک می‌ریزد اما، در مقابل، بر پایداری این دو خانم جوان، که حاضر به گریه نیستند، انگشت می‌گذارد. پس مخملباف در فیلم ادعایی کرد که خودش خلافش را به ما نشان داد. هدفش هم از این تناقض‌گویی روشن است. اول آنچه را در مورد زنان معمول و متداول است، به زبان می‌آورد و بعد الگوهای عینی مقاومت در برابر جلب ترحم و گریه را در مقابل چشم تماشاگر می‌گذارد. به نظرم این منادیان زن به عمد انتخاب شده‌اند و می‌توانند سمبل شکستن باورهای پوسیده معمول باشند. ■



● توجه به قابلیت‌های شخصی باعث تقویت اعتماد به نفس می‌شود، زیرا وقتی خود را لایق و توانا بدانید، رضایت شخصی را در وجودتان حس می‌کنید و آثار آن را، حتی در طرز ایستادن یا صحبت کردنتان می‌بینید.



● فرزندان مادران شاغل در انجام کارهای اجتماعی و گروهی از سایر بچه‌ها موفق‌ترند. آنها در مدرسه هم شاگردان خوبی هستند و در واقع خیلی خوب فعالیت می‌کنند.

مادران شاغل و

راحت باشید و از فرزندانتان لذت ببرید

بیاورد که برای اولین بار این موسیقی را در کنار مادرش نواخته‌است.

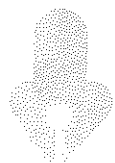
آخر شب، که بچه‌ها خوابیدند، نشستیم و به اوقات، که به عنوان یک مادر وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، فکر کردم؛ هنگام بحث در مورد مشکلات کوچک و بزرگ بچه‌ها، هنگام جست‌وجوی کتاب دلخواهشان در میان قفسه‌های کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها، وقتی کنار هم کتاب می‌خوانیم، وقتی همه با هم آشپزی می‌کنیم و چه‌قدر همه چیز خنده‌دار می‌شود و تمام آشپزخانه به هم می‌ریزد ولی در عوض غذا عالی از آب درمی‌آید، و همین‌طور هنگام هم‌نوازی موسیقی.

اگر چه این‌ها کارهای متفاوتی هستند ولی در همه آنها یک نکته مشترک وجود دارد: من و بچه‌ها در این مواقع بسیار راحت و آرام هستیم. هیچ اجباری برای انجام این کارها به صورت گروهی وجود ندارد، ما خودمان می‌خواهیم که با هم باشیم، من در مقام یک مادر، سرشار از لذت و احساس رضایت می‌شوم. هر دوی ما یا همه ما - اگر هم‌سرم یا بچه‌های دیگر هم با ما باشند - لحظات خوشی داریم و نهایتاً من هم با بچه‌ها صمیمیت بیشتری حس می‌کنم.

وقتی بیشتر به آن نیم‌ساعتی که با فرزندم گذرانده بودم فکر کردم، متوجه شدم که بهترین لحظات عمرم زمانی بوده است که توانایی‌های شخصی و دانسته‌هایم را در اختیار بچه‌هایم گذاشته‌ام. روان‌شناسان نیز این احساس را تأیید می‌کنند. دکتر شری کوخن‌یگر، محقق روان‌شناس در یکی از دانشگاه‌های لوس‌آنجلس، می‌گوید: «رئیس موفقیت در تربیت کودکان این است که والدین قابلیت‌ها و علایق خودشان را بشناسند و نقاط ضعف خود را بپذیرند، زیرا در صورتی که پدر و مادر خود را همان‌گونه که هستند، بپذیرند و دوست داشته‌باشند، می‌توانند به کودکانشان هم کمک کنند تا «همانی» باشند که هستند. توجه به قابلیت‌های شخصی باعث تقویت اعتماد به نفس می‌شود زیرا وقتی خود را لایق و توانا بدانید، رضایت شخصی را در وجودتان حس می‌کنید و آثار آن حتی در طرز ایستادن یا صحبت کردنتان «عکس» می‌شود.»

توجه به توانایی‌های شخصی خود و پرورش آنها لحظات شاد بیشتری را برای همه شما فراهم

بسر گزچکم، جد شب پیش، پس از تمرین پیانو مرا صدا کرد و خواست که برایش پیانو بزنم. اولین کتاب نئی که دم دستم بود، برداشتم و باز کردم. همان‌طور که مشغول نواختن شدم، او کنارم نشسته بود و گوش می‌داد. چند خط از نت‌ها را زده بودم که فکر کردم شاید او بتواند نت‌هایی را که با دست راست زده می‌شود، بزند. برای تشویق او به این کار مجبور شدم کمی اصرار کنم، اما خودش در نهایت تعجب دید که می‌تواند آن نت‌ها را بزند. طولی نکشید که دوتایی با هم پیانو می‌زدیم؛ او نت‌های دست راست را می‌زد و من هم نت‌های دست چپ را. در پایان آهنگ، درست مثل دهنده‌ای که با خوشحالی از نوار خط پایان می‌گذرد، بالا پرید و دست‌هایش را در هوا تکان داد و با صدای بلند گفت: «توانستم، توانستم. دوباره بزنیم، خواهش می‌کنم، دوباره بزنیم.» هر دوی ما با هیجان می‌خندیدیم، و فکر می‌کنم قسمت اول آهنگ را، که او از همه بیشتر دوست دارد، ۲۰ بار زدیم. این اولین بار بود که او سعی می‌کرد یک قطعه موسیقی را «واقعاً» بنوازد. صورتش از شادی می‌درخشید. برای من هم لحظه‌ای فراموش‌نشده بود. مطمئنم که لذت او تنها به خاطر بی‌پردن به مهارتش نبود بلکه، در واقع، از درک لطافت موسیقی به وجد آمد. این همان قطعه‌ای بود که من از بچگی دوستش داشتم و حالا نوبت او بود که آن را تجربه کند و تا آخر عمر از آن لذت ببرد. شاید او هم بعدها شبی را به خاطر



می‌آورد. زمانی که هم شما و هم کودکان با آسایش خاطر کامل لحظات خوشی را با هم سپری می‌کنید، بیشتر ذوق و هیجان انجام کارهای مختلف را دارید چرا که «وقتیت زابیده» و «وقیبت است».

دکتر گوخن‌بگر نیز عقیده دارد: «ما بیشتر از کارهایی لذت می‌بریم که می‌توانیم خوب انجامشان دهیم». وقتی فعالیت مورد علاقه‌تان را با کودکان انجام می‌دهید، حوصله و آرامش بیشتری دارید؛ که خود امتیاز بزرگی است زیرا در این مواقع به دلیل آرامش بیشتر، تمایل بیشتری به آموزش و یا حتی بخشش خطاهای آنها دارید.

رونی نقاط ضعف خود انگشت نگذارید

وقتی «مدام نقاط ضعف خود را عمده می‌کنید، آدم بد اخلاق و سردرگمی می‌شوید. متأسفانه، اغلب، هنگامی که سخت تلاش می‌کنیم بی‌عیب و نقص باشیم، این اتفاق می‌افتد. دکتر هلن کلمین‌شاور، سرپرست مرکز مطالعات خانواده در دانشگاه آکرن، می‌گوید: «۹۸ درصد والدین، خالصانه می‌خواهند به بهترین وجهی و وظیفه خود را انجام دهند، اما این تمایل شدید ممکن است آنها را زیاد از حد از خودشان توقع کند.»

احساس گناه

همین باعث می‌شود که آنها از میزان و روش تربیت کودکانشان راضی نباشند.

کارولین بوتنز، کارشناس امور خانواده در نیوجرسی، به تجربه دریافته‌است که وقتی یک مادر می‌خواهد کاملاً بی‌عیب و نقص باشد، شادی و سلامت خانواده را تضعیف می‌کند. او می‌گوید: «خود من در مورد اوقاتی که بیشتر احتمال دارد از دست بچه‌هایم - آنا (شش ساله)، سارا (چهار ساله) و جان (دو ساله) - عصبانی شوم، فکر می‌کنم؛ این عصبانیت‌ها هنگامی اتفاق می‌افتد که خودم را مجبور به انجام کاری می‌کنم که وقت آن را ندارم.» او تصمیم گرفته از انجام این کارها خودداری کند و در نتیجه اوقات لذت‌بخش‌تری را با فرزندانش بگذرانند. او می‌گوید: «مگر چه طور می‌شود کس دیگری به آنها بازی‌های جدید و جالب بیاموزد؟ من هم به بقیه کارهایشان می‌رسم.»

توانایی‌هایتان را پرورش دهید

بعضی افراد از این سوهبت برخوردارند که به توانایی‌هایشان بها دهند و از آنها به بهترین وجه استفاده کنند. باید بدانید که اگر شما هم از بودن با کودکان لذت می‌برید، یا به عنوان پدر یا مادر، راجع به دانسته‌ها و مهارت‌هایتان اعتماد به نفس

سالی شانویه
ترجمه هورفر ناظر مظفری

دهید، فهرستی تهیه کنید: موارد موجود در فهرست شما ممکن است هر نوع بازی، تفریح یا کار جدی را، که به حوصله شما و نیز مهارت نیاز دارد، دربرگیرد. مادری می‌گوید: «من دوست دارم با پسرهایم کشتی بگیرم.» مادر دیگری در مورد صبوری در رفتار با بچه‌ها می‌گوید: «من می‌توانم کنار بچه‌ها بنشینم و برای بار بانصدم، کارتن سیب برنی را با آنها تماشا کنم.»

۲- توقعات بیش از حد را کنار بگذارید: همه ما سعی داریم والدین خوبی برای فرزندانمان باشیم، اما کاملاً بی‌عیب و نقص نیستیم و هیچ وقت هم نباید از خود این توقع را داشته باشیم. اگر اصول تفریحی شما می‌گوید که به عنوان یک مادر بیشتر از آنچه هستید از خود توقع داشته باشید، بدانید که خیلی زود دچار نوبدی می‌شوید و بالاخره به جای توجه و تمرکز بر نقاط قوتتان، تنها به نقاط ضعف و معایب خود می‌اندیشید. اگر اغلب در این مورد خود را سرزنش می‌کنید، سعی کنید آرام باشید و از خود بیسید آیا زیاد از حد از خود انتظار ندارید؟

۳- به نقش همسران در تربیت فرزندان توجه کنید: به خاطر داشته باشید که همسر شما هم باید در پرورش کودکان سهمی داشته باشد. زنی می‌گوید که شوهرش، به سراتب بیشتر از او، می‌تواند پسرهایشان را وادار کند که نظم و ترتیب داشته باشند و خطاهایشان را به آنها گوشزد کند. او به آشپزی نیز علاقه دارد و بنابراین بیشتر کارها در این زمینه به عهده اوست.

۴- از کمک دیگران استفاده کنید: همان‌طور که همه والدین می‌دانند، بچه‌ها دارای استعدادهای حیرت‌آور و جالبی هستند. ممکن است دختر شما ذاتاً ورزشکار یا هنرمند باشد، در حالی که شما هیچ چیز درباره ورزش یا هنر نبانید. در این صورت، نگران نباشید و در این مواقع از کمک دیگران برای پرورش استعدادهای فرزندان استفاده کنید. می‌توانید از پدر بزرگ و مادر بزرگ، یا عمه و خاله‌ها، که ممکن است علاقه بیشتری با کودکان داشته باشند، کمک بگیرید یا با مربی مهد او صحبت کنید.

دکتر گوخن‌بگر بر این عقیده است که پدر و مادر می‌توانند با تشویق فرزندان و ابراز خشنودی از توانایی‌های خاص آنها، نقش مهمی در تربیت آنها داشته باشند. او می‌گوید: «شما می‌توانید به دختر یا پسران بگویید: عزیزم، واقعاً عالی است. تو اولین فرد خانواده ما هستی که می‌خواهی وارد کار کتابخانه شوی، من بی‌صبرانه منتظرم تو را روی صحنه ببینم و نهایتاً با تمرکز بر مهارت‌های خاص خودشان می‌توانید بزرگ‌ترین هدیه دنیا را، که یک پدر و مادر خوب است، به فرزندان بدهید کلمین‌شاور می‌گوید: «خانواده مانند یک مجموعه عمل می‌کند و درست مثل آن اهنگ قدیمی است که می‌گوید: وقتی ما مان ناراحت، دل‌ها همه پر از غم» و وقتی که مادر خوشحال و راضی باشد، خانه سوشال از شادی خواهد بود»

کافی دارید، و به اصطلاح نیمه پر لیوان را می‌بینید، از این دسته افراد هستید. مادری می‌گوید که از موضوع مورد علاقه‌اش برای نزدیک‌تر شدن به کودکان استفاده می‌کند. او، که یک هنرمند است، گوشه‌ای از اتاق کارش را به کلوچه، دختر شش ساله و نویسد، پسر نه ساله‌اش اختصاص داده و آنها را در عشق خود به طراحی سهیم کرده‌است. او می‌گوید: «در جشن دبستان بچه‌ها، مدرسه خواسته بود که هر کدام خود را به شکل چیزی که دوست دارند، دریاورند؛ و ما همگی با هم دست به کار شدیم. کلوچه، یک عروس دریایی شد و نویسد هم یک ماهی بین بزاق. هنگام درست کردن لباس و رنگ کردن وسایلی که به آن احتیاج داشتند، اوقات خوشی را با هم گذرانیم. این نوع فعالیت‌های خلاقانه کودکان می‌آمورد که با استفاده از قدرت تخیل و مقداری رنگ، چیزهای جالبی خلق کنند و همین باعث افزایش اعتماد به نفس و حسن احترام به خود در آنها می‌شود.»

اگر شما هم از آن دسته افرادی هستید که پرورش توانایی‌هایتان را کار دشواری می‌دانید، بهتر است به نکته‌های زیر توجه کنید:

۱- از گارهایی که دوست دارید با بچه‌ها انجام

احتمالاً بارها پیش آمده که بیشتر از توان از خودتان توقع داشته‌اید و خواسته‌اید مثل والدین صبوری که همه خواسته‌های کودکانشان را برآورده می‌کنند، باشید. شاید وقتی حوصله ندارید برای سومین بار قاپ‌باشک بازی کنید، خود را سرزنش نمایید یا وقتی می‌خواهید با عروسک‌بازی بچه‌ها را سرگرم کنید، خود را گناهکار بدانید.

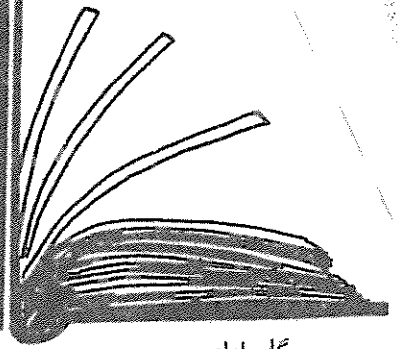
کنار گذاشتن چنین معیارهای غیر واقع‌بینانه‌ای معمولاً برای مادران شاغل دشوارتر است. کلمین‌شاور، که میزان رضایت مادران شاغل و خانواده را از تربیت کودکانشان مورد مطالعه قرار داده و نیز بچه‌های این دو گروه را با یکدیگر مقایسه کرده‌است، می‌گوید: «مادران شاغل از خودشان در مقام مادر راضی نیستند در حالی که، براساس تحقیقات ما، فرزندان مادران شاغل در انجام کارهای اجتماعی و گروهی از سایر بچه‌ها موفق‌ترند. آنها در مدرسه هم شاگردان خوبی هستند و در واقع خیلی خوب کار می‌کنند. با وجود این، مادران شاغل حس می‌کنند کمتر از مادران خانه‌دار به کودکانشان می‌رسند.» به عقیده او یکی از دلایل به وجود آمدن این احساس این است که جامعه، آن‌چنان که باید، از مادران شاغل حمایت نمی‌کند و

تو را / با آن گیاه ابریشمین معطر / که
دستانت بود؛ / پلی / که بر فراز آن
ایستاده بودی / و شب را به روز
می‌رسانیدی؛ / و برندهٔ معصوم عشق را
/ که از قلب‌های هراسان /
می‌گریخت».



در ستایش خورشید
ناهید کبیری؛ کتاب مهنار؛
۱۴۱ ص رقیعی؛ ۲۵۰ تومانی؛
طرح جلد: لیلا بینا

کتابخانه زنان

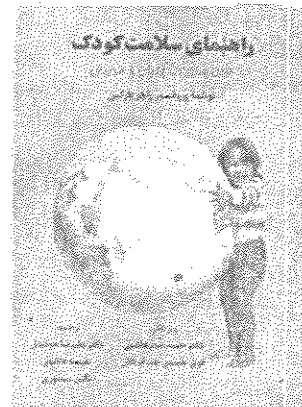


گلی امامی

برای کتابخانهٔ زنان در این شماره ابتدا به معرفی کتاب‌هایی که به لطف ناشر، مؤلف و یا مترجم به کتابخانه رسیده، می‌پردازیم و سپس تعدادی از کتاب‌های جدید دو ماه اخیر را به شما عرضه می‌کنیم:



**راهنمای سلامت
کودک، برای مادران، پدران
و مریبان**
پروفسور راجر بارکین / دکتر
علیرضا خوشدل، نفیسه هاشمی،
نگین مستوری. زیر نظر دکتر
حمید صدرهاشمی؛ نشر تابان؛
۱۹۴ ص جیبی؛ ۳۵۰ تومانی



این کتاب کوچک و پُرکاربرد برای
مادران جوان، در چهار فصل اساسی
تدرین شده. فصل اول مشخصات
یک کودک سالم را از نوزادی تا
هشت‌سالگی برمی‌شمارد. فصل دوم به
بیماری‌های رایج کودکان می‌پردازد.
در فصل سوم حوادثی که به‌طور
معمول سر راه کودکان قرار دارد،
معرفی می‌شود و در فصل چهارم
برخی اطلاعات عمومی ابتدایی، از
قبیل استفاده از دماسنج یا
درست‌کردن محلول قندی - نمکی و

غیره، داده می‌شود. حسن این کتاب و
شاید برتری‌اش بر بسیاری کتاب‌های
مشابه، جمع‌وجور بودن آن و قابل
حمل بودن آن در یک کیف دستی
معمولی است و برای مادران جوان و
کم‌تجربه می‌تواند بسیار معتم باشد.



**مردان مریخی، زنان
ونوسی**
دکتر جان گری / مهدی
قراچه‌داغی؛ نشر البرز؛ ۳۵۷ ص
رقعی؛ ۷۵۰ تومانی



از همان مترجم و همان ناشر، که هر
دو خوشنامند و در ترجمه و نشر آثار
مفید مقیدند؛ کتاب دیگری معرفی
می‌کنیم که برای زن و شوهرانی که
زندگی مشترکشان با اشکال و مسئله
روبه‌روست، بسیار مفید است.
راهنمایی‌های این کتاب به زنان و
مردان می‌آموزد چه کنند تا از بروز

مشاجره‌ها و دعوای خانوادگی
جلوگیری کنند و بیشتر از آن زندگی
مشترکشان را شیرین‌تر کنند. این قبیل
کتاب‌ها هر چند برای جامعه و
فرهنگ ما نوشته نشده و چه بسیار
نکاتی در آنها ذکر می‌شود که با روال
زندگی ما همگونی ندارد
اما این ویژگی را دارد که دیدگاه ما
را گسترده کند و ما را با تجارب
دیگران آشنا سازد؛ که می‌تواند بسیار
آموزنده باشد.



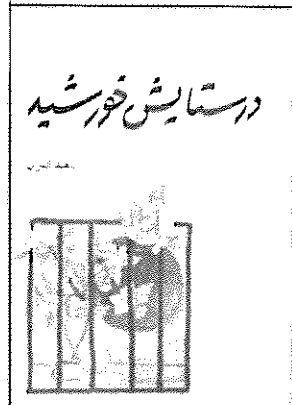
غزویی‌ها
ناهید کبیری؛ نویل (شیراز)؛
۱۰۲ ص رقیعی؛ ۱۲۰ تومانی؛
طرح جلد: سیما بینا



غزویی‌ها

کبیری

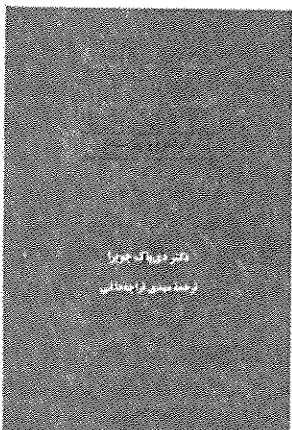
«نبودی که ببینی / زمان می‌گذشت
بی‌آن‌که / عقربه‌های ساعت تکانی
بخورند / لحظه‌های هیچ در پیچ /
در ازدحام و پلشتی / ما را به خالی
بی‌نهایتی می‌برد / که همه چیز را
فرومی‌ریخت:



«چه سید / چه سیاه / چه به بند / چه
رها / چه از آن گوشهٔ دورافتاده / چه
از این فاصله‌های کوتاه / همه در
دایره‌های هستی / گنج و سرگردانیم
/ و به هم می‌مانیم».




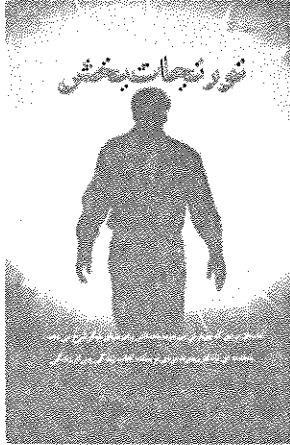
**ذهن بی‌انتها، جسم
پُرده‌وام**
دکتر دی‌پاک چوپرا / مهدی
قراچه‌داغی؛ نشر البرز؛ ۴۲۸ ص
رقعی؛ ۹۰۰ تومانی




نام دکتر چوپرا دیگر برای خوانندگان
کتاب‌های «روان‌شناسی همه‌فهم»

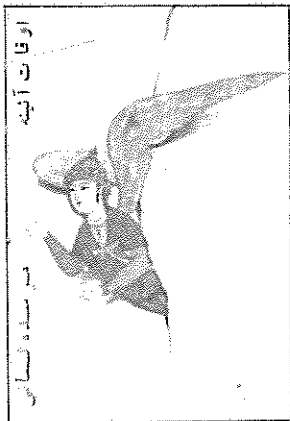


 نور نجات بخش
دانیون برینکلی / زیبا پرهام؛ نشر
فرزان روز؛ ۱۹۱ ص رقصی؛
۴۵۰ تومان




این جدیدترین کتاب نشر فرزان است که از نظر موضوع شباهت یا سختی به دیگر عناوین منتشره آن ندارد ولی کتاب در اصل پرفروش بوده و سرگذشت مردی است که دوبار تجربه مرگ را ازسرگذرانده و بار دیگر به زندگی برگشته. به عبارت دیگر، دوبار با مرگ دست داده ولی دعوت او را لیک نگفته. کتاب برای کسانی که به این قبیل مسائل علاقمندند، می‌تواند بسیار جذاب باشد. با این کتاب، مترجم جدیدی هم به جامعه زنان مترجم افزوده شده. به ایشان خیرمقدم بگوییم.

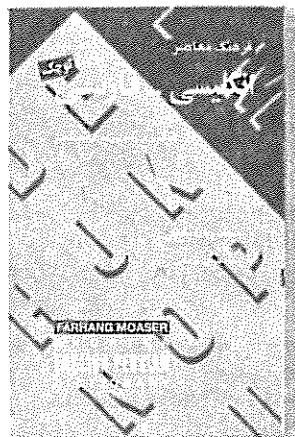
 اوقات آئینه
مرسده لسانی؛ نشر مدبر؛ ۷۸ ص
رقعی؛ ۱۵۰ تومان؛ طرح جلد:
آیدین آغداشلو



«طعم غیت / در خانه، با قنجان قهوه»


شرلوک هولمز را دیگر همه، دست‌کم از طریق فیلم‌های تلویزیونی، می‌شناسند: کارآگاهی زیرک و هوشمند و بسیار دقیق که هیچ جنایتکاری از دستش جان سالم به‌در نمی‌برد. از جمله مجموعه‌هایی که انتشارات طرح نو به نشر آن اقدام نموده، آثار مهم پلیسی جهان تحت عنوان «کتاب‌های سیاه» است. از جمله عناوین این مجموعه «ماجراهای شرلوک هولمز»، نوشته سیرآرتور کانن دوویل، پزشک اسکاتلندی است که علاوه بر طبابت به نویسندگی هم می‌پرداخت و از این بابت شهرت بیشتری کسب کرد. از «مجموعه» «ماجراهای شرلوک هولمز» تاکنون سه کتاب منتشر شده که سیمای زرد جلد سوم آن است. چهارمین و آخرین جلد از این سری در راه است. کتاب، خواندنی شیرین و سرگرم‌کننده‌ای است که توجه و تمرکز خواننده را نیز افزایش می‌دهد.

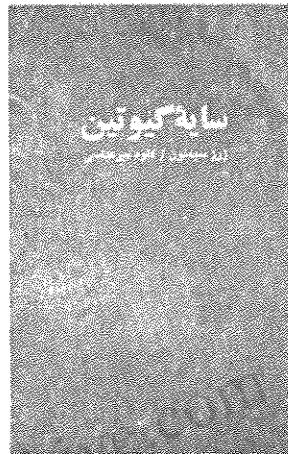
 فرهنگ کوچک
انگلیسی - فارسی
محمد رضا باطنی، با دست‌یاری
محمدحسین مرعشی؛ فرهنگ
معاصر؛ ۴۳۷ ص؛ ۸۵۰ تومان




این فرهنگ کوچک و خوش‌دست، از آخرین انتشارات فرهنگ معاصر است که عملاً به تدوین و تألیف فرهنگ‌های دو زبانه اقدام می‌کند. این کتاب، در اصل، برای دانش‌آموزان دبیرستان و افرادی که به واژگان گسترده‌ای در زبان انگلیسی نیاز ندارند و می‌خواهند با یک مراجعه سریع برابر یک لغت را بیابند، تألیف شده است.

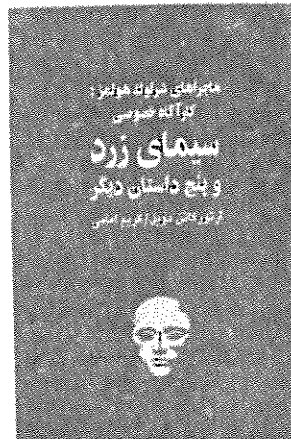
داستان کوتاه است که خواندنش را به همه توصیه می‌کنیم.

 سایه گیوتین
ژرژ سیمنون / کاوه میرعباسی؛
طرح نو؛ ۱۶۱ ص رقصی؛
۴۰۰ تومان؛ طرح جلد: محسن
محبوب




عنوان دیگری از مجموعه «کتاب‌های سیاه» یا داستان‌های پلیسی معروف جهان، به قلم پلیسی‌نویس شهیر فرانسوی است. در محبوبیت این نویسنده همین بس که تاکنون از آثار او ۴۴ فیلم سینمایی، ۱۱۲ اثر تلویزیونی و شش نمایش تئاتری تهیه کرده‌اند.

 سیمای زرد و پنج
داستان دیگر
آرتور کانن دوویل / کریم امامی؛
طرح نو؛ ۲۱۶ ص رقصی؛ ۵۰۰
تومان؛ طرح جلد: بهزاد
غریب‌پور



نامی است آشنا و مورد احترام. دو کتاب شغای کواثوبی و علم زندگی او کتاب‌هایی هستند که بسیار کسان را با روش زندگی و بدن سالم آشنا کرده‌اند. دکتر چوپرا در این کتاب به ما می‌آموزد که پیرشدن چیزی نیست جز «هینوتیسم شرطی شدن اجتماعی» و می‌شود مانع آن شد یا دست‌کم از آن کاست. او در این کتاب این باور را که پیرشدن، نحیف شدن و مُردن سرنوشت محترم انسان‌هاست، کنار می‌گذارد و به قول خودش «می‌خواهد به ما بیاموزد که: «هدف و مقصد ما رسیدن به شرایطی است که در آن جوانی، نوشدن، خلاقیت، خشنودی و بی‌انتهایی تجربه متعارف ایام زندگی ما باشد.»

آیا با خواندن این کتاب همیشه جوان خواهیم ماند؟ قطعاً نه. اما پیروی از دستورات دکتر چوپرا می‌تواند روند کهنولت را کند کند یا حداقل به ما می‌آموزد که چه کارهایی برای جسم ما ضرور دارد تا از انجامش بپرهیز کنیم.

 آقای کبوتر و بانو
کاترین منسفیلد / شیرین تعاونی
(خالقی)؛ نشر چشمه؛ ۱۳۵ ص
رقعی؛ ۲۸۰ تومان



کاترین منسفیلد، که متولد زلاند نو است ولی در انگلستان رشد یافته و تحصیل کرده، بی‌تردید از چیره‌دست‌ترین نویسندگان داستان کوتاه در زبان انگلیسی است. هر چند عمری کوتاه داشت (۳۴ سال) اما ۸۰ داستان کوتاهی که از او برجای مانده، جزئی از آثار کلاسیک ادبی اوایل قرن بیستم جهان محسوب می‌شود. این کتاب مجموعه هشت

در گورستان، با حضور همسایه /
 دو بادام زرد بر بالش / دو پتری سیاه
 بر تخت / رداى سپید بر آینه / سکتۀ
 لغات در قذح تربست و آب / زنی
 هستم تنها / با قرآنی در پهلوی / دو
 نگین لعل در صندوقچام / و سوران
 رنج / که خواب مرا می‌بیند.»



پرواز عاشقان
 هما ارزنگی؛ نشر مدبر؛
 ۱۴۳ ص رقصی؛ ۲۵۰ تومان؛
 طرح جلد: کیشی نیشی مورا



«تو... ای سخاوت باران. / تو... ای
 صلابت گره. / غرور پاک ستیخ بلند
 البرزی. / درون سینه گرم زلال
 عشق روان. / چو چشمه سار محبت
 همیشه جاری باش. / به بیشه زار
 سعادت همیشه سبز بمان.»



زلف اندیشه
 ویدا فرهودی؛ انتشارات
 روشنگران؛ ۱۵۱ ص رقصی؛
 ۳۵۰ تومان

زلف اندیشه

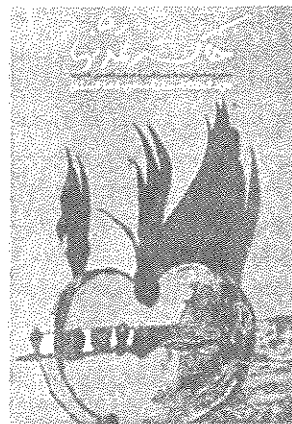


«حافظا شعر سخن ست ز میخانه»

توست / بلبل باغ غزل سرخوش
 پیمانۀ توست / می‌بری دلشدگان را به
 شبستان حضور / شعل عشق فرزوان
 به در خانه توست»



خاکستر تمدن‌ها
 (سرودهای سه شاعره
 معاصر عرب)
 نازک الملائکه، سنیه صالح،
 غادة السمان / زهرا یزیدی نژاد؛
 ن والقلم؛ ۹۰ ص رقصی؛
 ۲۵۰ تومان



«... ای قهرمانان! / این خون
 شماس / در قلب من / که چون
 شهاب‌ها فرو افتاد / و عشق سرا
 انگیخت / کدام پیکر / با این خون
 تطهیر نمی‌یابد؟»
 سنیه صالح، سوری ۶۱ ساله.

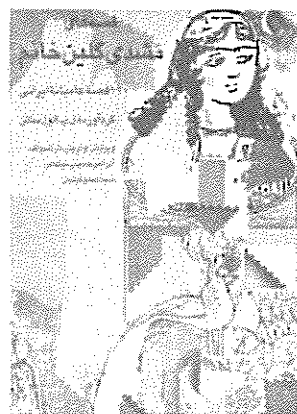
«... کجا رفتی؟ / بدون آن‌که
 بروی / چگونه رفتی؟ / بدون آن‌که
 بروی / چشمانت را می‌بینم، لبانت
 را، بازوانت را و تنست را / اما تو
 کجا هستی؟ آه چه قدر گمت کردم /
 تو کجایی؟»
 غادة السمان، سوری ۵۰ ساله.

«دشمنانیم حال که / دنیای ما
 آرزوها را نمی‌فهمد / و سرود
 چشم‌ها را نمی‌خواند / و چشم‌ها مان
 رازها را نمی‌فهمند. / عشق
 سرگذشتی است که بازگو می‌شود / و
 دیروزی داشت / و گور، او را در
 آغوش کشید / با خاک کینه‌ها»
 نازک الملائکه، عراقی ۷۳ ساله.
 به یاد داشته باشیم که شعر در
 روند ترجمه بار فراوانی را از دست
 می‌دهد. ترجمۀ شعر اصولاً کار
 آسانی نیست و اقدام به آن، علاوه بر

استادی بر دو زبان مبدأ و مقصد، نه
 تنها شهامت می‌خواهد بلکه مترجم
 باید خود اهل بخیه باشد و با
 شعر گفتن بیگانه نباشد.



قصه‌های مشدی
 گلین خانم
 گردآورنده: ل. پ. الول ساتن؛
 ویرایش: اولریش مارتسولف،
 آذر امیرحسینی نیتهاصر،
 سیداحمد و کیلیان؛ نشر مرکز؛
 ۴۷۹ ص وزیری؛ ۱۳۵۰ تومان؛
 طرح جلد: محمدعلی بنی‌اسدی



شاید خواندن عنوان این کتاب و
 گردآورنده‌اش و حتی ویراستارانش،
 در وهله اول، برای خوانندگان ناآشنا
 شکفت‌انگیز بنماید اما قضیه چندان
 پیچیده نیست. یک ایران‌شناس
 بریتانیایی، در پنجاه و اندی سال پیش
 و زمان جنگ دوم جهانی، در ایران
 بوده و در خانه دوستی به پیرزنی
 خوش سرور زبان و خوشرو برمی‌خورد
 که هر چند سواد خواندن و نوشتن
 نداشته ولی گنجینه متحرکی از قصه‌ها
 و افسانه‌های قدیمی ایرانی بوده؛ به
 طوری که ادعا می‌کرده که می‌تواند
 یک سال تمام، هر روز، چند قصه
 بگوید بدون آن‌که یکی از آنها تکراری
 باشد. ایران‌شناس جوان و علاقه‌مند
 شیفته این دایه مهربان و خوش‌بین
 می‌شود و با اشتیاق پای نقل‌های او
 می‌نشیند و هر چه را که او می‌گفته،
 یادداشت می‌کند؛ که در مجموع
 ۱۱۷ داستان کامل می‌شود. این
 مجموعه بی‌نظیر از مهم‌ترین اسناد
 ادبیات عامیانه ایران محسوب
 می‌شود. کتاب حاضر، با حذف
 اندکی از قصه‌ها، تقریباً کل همان
 داستان‌هاست که چندین دهه بعد، باز

به همت یک ایران‌شناس دیگر، این بار
 آلمانی، و همکاران ایرانی‌اش تدوین،
 ویرایش و به فارسی منتشر شده.



عشق پاک دومینیک
 اوژن فرومانتن / علی اصغر
 سعیدی، نشر گفتار؛ ۳۶۸ ص
 رقصی؛ ۵۹۰ تومان



اوژن فرومانتن

عشق پاک دومینیک

ترجمه علی اصغر سعیدی



کتاب در حقیقت «حدیث نفس و
 شرح صادقانه عشق پاک و پرشوری
 است که هر صاحب‌دلی، به‌خصوص
 در اوان جوانی، دست‌کم یک بار آن
 را از نزدیک لمس و تجربه کرده‌است»
 و از نخستین کتاب‌هایی است که
 تحلیل روانی شخصیت‌های داستان با
 مهارت در آن به کار گرفته می‌شود؛
 حتی پیش از شناخته شدن علم
 روانکاوی به‌طور کلی و تأثیرش بر
 ادبیات به‌طور اخص. به علاوه، با
 نشر این کتاب، به گونه‌ای، روانیسم
 پُرخیل در ادبیات فراتسه به پایان
 می‌رسد و از آن‌پس بیشتر به طرح
 مطالب عینی و واقعی پرداخته
 می‌شود.



باغ‌های روشایی
 امین معلوف / میترا معصومی؛
 نشر گفتار؛ ۳۱۸ ص رقصی؛
 ۷۷۰ تومان

امین معلوف، نویسنده‌ای است لبنانی
 که به فرانسه می‌نویسد و در آن کشور
 محبوبیت زیادی دارد. از ویژگی آثار
 او این است که موضوع کتاب‌هایش
 معمولاً در خاورمیانه و شرق رخ
 می‌دهد. از کتاب‌های او تاکنون ثوی
 آفریقایی و جنگ‌های صلیبی به
 فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند ولی
 پُر فروش‌ترین و مشهورترین کتاب او،

دوره‌های «مجله زنان» با جلد زرکوب

سال اول	سال دوم	سال سوم
۱-۹	۱۰-۱۵	۱۶-۲۲
۱۳۷۰-۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳

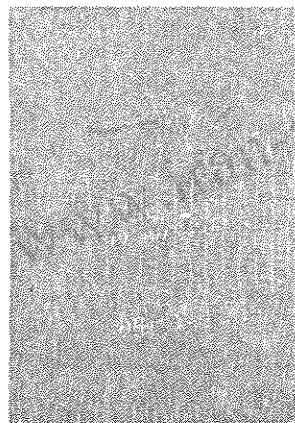
علاقتمندان می‌توانند برای هر یک از دوره‌های اول و دوم و سوم (شماره‌های ۱ تا ۲۲) مبلغ ۲۰۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۱۹۷۰ بانک ملی ایران شعبه سمیه به نام مجله زنان (قابل پرداخت در شعب بانک ملی در سراسر کشور) واریز کرده، کپی رسید را همراه با آدرس دقیق، کدپستی و تلفن خود، به آدرس تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ ارسال فرمایند.

هزینه ارسال با پست سفارشی بر عهده «زنان» است.

لاری کالینز و دومینیک لاپیر / پروانه ستاری؛ نشر البرز؛ ۶۱۰ ص رقمی؛ ۱۴۵۰ تومان؛ ۳ ج

این دو نویسنده و روزنامه‌نگار آمریکایی یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخی جهان را به شیرین‌ترین شکل به رشته تحریر درآورده‌اند. داستان استقلال هند است و با وجودی که تمام لحظات آن را بارها و بارها خوانده‌ایم و از جزئیات آن مطمئنیم اما کتاب را به سختی زمین می‌گذاریم.

عزور و تعصب جین اوستن / نسترن جامعی؛ نهال نویدان؛ ۵۵۲ ص رقمی؛ ۱۳۰۰ تومان؛ ۲ ج



جین آوستن یا به قول نسترن جامعی، اوستن، از مهم‌ترین نویسندگان قرن هیجدهم انگلستان است که تنها با انتشار شش رمان از خود نامی جاویدان در ادبیات کلاسیک جهان باقی گذاشت. نثر خانم آوستن، نثری دشوار است و یافتن معادل فارسی آن کاری بس دشوارتر؛ از همین روست که تاکنون حتی یک ترجمه سلیس و معتبر فارسی از آثار این نویسنده مهم نداریم، تلاش‌های انجام‌گرفته کمتر موفق بوده‌اند. از نسترن جامعی پیش‌تر ترجمه‌ای ننیده بودیم. جسارت وی را در اقدام به این کار سترگ تحسین می‌کنیم. شاید اگر از همکاری ویراستار خبره‌ای برخوردار می‌شدند، متن جذاب و شیرین کتاب یکدست‌تر و روان‌تر خواننده می‌شد و اصالتش محفوظ‌تر می‌ماند.

میترا داور کارش را با اصول آغاز کرده و داستان‌های کوتاهش از ایجاز کافی برخوردار است. وی توجه به جزئیات را، که از ارکان داستان کوتاه‌نویسی است، مد نظر دارد.

تجدید چاپ‌ها

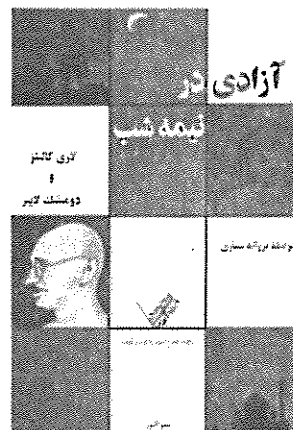
خلاصه تاریخ هنر پرویز مرزبان؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۳۹۶ ص وزیری؛ ۱۲۰۰ تومان؛ ۲ ج



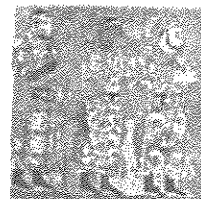
پرویز مرزبان

کتاب مرجع جمع‌وجور و مفیدی برای هر کسی که سایل است اطلاعاتی ابتدایی در زمینه‌های گوناگون هنر پیدا کند؛ از دانشجو تا مشتاقان پیاده هنر.

آزادی در نیمه شب



باغ‌های روشنائی (سرگذشت مانی)



سمرقند، که سرگذشت عمر خیام است، سال‌هاست که با چهار ترجمه گوناگون در وزارت ارشاد خاک می‌خورد و منتظر اجازه نشر است. این کتاب امین معلوف درباره مانی، نقاش و پیامبر ایرانی است؛ شخصیتی پرابهام و اسرارآمیز که عملاً هیچ‌کس از زندگی او آگاهی چندانی ندارد و علتش هم نبودن مدارک و منابع مستند درباره اوست. کتاب امین معلوف، که خوانندگی جذابی هم هست، بی‌شک داستان‌پردازی است تا واقعیت.

بالای سیاهی آهوست

میترا داور؛ انتشارات روشنگران؛ ۷۹ ص رقمی؛ ۲۰۰ تومان؛ طرح جلد: ضیاء کیوان



مجموعه نه داستان بسیار کوتاه از نویسندگانی جوان که به جمع نویسندگان نسل سوم (نسل بعد از انقلاب) پیوسته و مقدمش خیر است.

زنان سمرقند و بخارا

دکتر نوشین یآوری
ترجمه نسترن قشقایی‌پور

فعالیت من در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (C.N.R.S) از سال ۱۹۸۰ تا به حال در زمینه جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی در مورد دینامیک هویتی جوامع ایران است. قسمت عمده تحقیقات من در زمینه ایران‌شناسی انجام می‌شود ولی در سال‌های اخیر، با باز شدن مرزهای کشورهای آسیای میانه، جوامع مسلمان این منطقه نیز به دلیل تعلقشان به حوزه فرهنگی ایران و حضور گروه‌های کثیری از فارسی‌زبانان در میان آنها، مورد توجه من قرار گرفته‌اند.

سفر اخیر من به ازبکستان، با دعوت مؤسسه فرانسوی تحقیقات آسیای مرکزی و کمیساریای عالی امور پناهندگان، برای یک تحقیق میدانی در زمینه «دینامیک هویتی» در جوامع فارسی‌زبان سمرقند و بخارا انجام شد.

در مدت سه هفته‌ای که در سمرقند و بخارا، در جمع مردم تاجیک و ایرانی گذراندم، با آنها سر یک سفره نشستیم و شب‌ها را کنار مادر بزرگ یا دختران جوان خانواده سپری کردم، از نزدیک شاهد زندگی روزمره زنان در خانه و هنگام کار بودم و در مراسم عروسی، تولد و عزای مردم تاجیک و ازبک و ایرانی شرکت کردم. با خانواده‌های میزبانم گفت‌وگوهای مفصلی داشتم و حکایات و روایات زیادی از زندگی زنان نسل‌های مختلف و محیط‌های اجتماعی گوناگون جمع‌آوری کردم. نزدیکی فرهنگی بین ما - آنان نیز مانند من، مسلمان و فارسی‌زبان بودند - ایجاد ارتباط و درک شرایط زندگی، مشکلات و خواسته‌های آنان را برای من سهل‌تر می‌کرد. زنان مسلمان شوروی سابق حقیقتاً یکی از آن قشرهای اجتماعی هستند که بالاترین بها را بابت تسلط شوروی‌ها پرداخته‌اند. جامعه ازبکستان، که طی ۷۰ سال فشار حکومت کمونیستی امکان تجدیدنظر در سنت‌های آبا و اجدادی‌اش را نداشته، امروز در معرض جهشی بی‌مهار و نامتعادل قرار گرفته‌است که بیم آن می‌رود بار دیگر بر دوش زنان سنگینی کند.

این گزارش مختصر نشان می‌دهد که زنان ازبکستان، به طور عام، و زنان سمرقند و بخارا، به طور خاص، در چه شرایط روحی و اجتماعی سختی باید برای بازسازی هویت و بهبود نقش اجتماعی خود در جامعه بکوشند تا بتوانند اختیار

سرنوشت فردی و گروهی‌شان را به دست گیرند. ❧

شخصیت‌های کلیدی جامعه

زنان سمرقند و بخارا بی‌وقفه در حال فعالیتند. حتی آنان که بیرون از خانه شاغلند یا کارورزی می‌کنند باز هم وظایف متعدد خانه را به طور کامل به عهده دارند: مراقبت از فرزندان، رسیدگی به امور خانه، مهمان‌داری، آشپزی، خیاطی، تدارک جعبه‌های برای دختران جوان خانواده، تدارک مراسم مذهبی و غیره...

در محیط‌های سنتی همه این فعالیت‌های مداوم و بی‌وقفه با همکاری سه نسل انجام می‌شود که زیر یک سقف به‌سر می‌برند و در مورد وقایع داخل و خارج خانه و خانواده تبادل نظر می‌کنند. بدین ترتیب، بخش اعظم روابط خانوادگی و جمعی از طریق ارتباطات روزمره و گردهمایی بی‌شمار زنان برای تدارک مراسم نظیر عیدهای مذهبی، جشن زایمان، ختنه سوران، مراسم عروسی و عزاداری تنظیم می‌شود.

مادر بزرگ که «بی‌بی کلان» (خانم بزرگ) نامیده می‌شود شخصیت مرکزی و همیشه حاضر خانواده است. او مسئول نگهداری بچه‌ها و دخل و خرج خانه است و از آنجایی که حافظ فرهنگ آبا و اجدادی و مذهبی است، جایگاهی بس مهم در خانواده دارد. او نحوه انجام آیین‌های مذهبی، دعاها و ادای سنتی نذر و نیازها را به علت حضور دائم در محیط خانه و نزدیکی بیشتر با تک‌تک افراد خانواده بهتر از پدر بزرگ به جوانان و کودکان انتقال می‌دهد. او هنوز دوران قبل از کمونیسم را که جامعه بر اساس منطق فرهنگی خاص خود عمل می‌کرد، به‌یاد دارد و با بیان خاطرات گذشته به جوانان شور و هیجان می‌بخشد.

یکی دیگر از شخصیت‌های کلیدی در میان زنان «بی‌بی خلیفه» (خانم خلیفه) است. اینان اغلب زبانی تحصیل‌کرده‌اند که قرائت و تفسیر قرآن می‌دانند و به چند زبان محلی (ترکی ازبکی، فارسی تاجیکی، ترکمنی، آذری و...) صحبت می‌کنند، در خانواده‌های مذهبی بار آمله‌اند و دانش خود را نزد پدر بزرگی روحانی (ملا) فرا گرفته‌اند.

خانواده‌ها برای برگزاری مراسم مذهبی و جشن‌هایشان به آنها مراجعه می‌کنند، در جشن و در

عزا نقش کلیدی دارند و معمولاً هنگام گرفتاری زنان برای مشاوره به آنها رجوع می‌کنند.

بسیاری از آنها هر سه‌شنبه زنان را دور هم جمع می‌کنند و سنت آبا - اجدادی (ایرانی - زرتشتی) را حفظ می‌کنند که بنابر آن زنان هفته‌ای یک روز از کار خانه دست می‌کشیدند. به همین دلیل بی‌بی خلیفه‌ها، «بی‌بی سه‌شنبه» هم نامیده می‌شوند. نقش بی‌بی سه‌شنبه‌ها در سازماندهی زنان همیشه هم محدود به کارهایی نظیر تنظیم روابط اجتماعی و حفظ اصول اخلاقی و همبستگی عاطفی زنان نبوده‌است. تحصیل‌کرده‌های تاجیک روایت می‌کنند که در زمان نهضت شوریه هنگامی که ملی‌گرایان علیه حاکمیت اعراب شورش کردند، فرستادگان ابوسلم خراسانی، بی‌بی‌ها را مأمور می‌کردند که با بسیج زنان، جوامع آسیای مرکزی را به حرکت وادارند. بدین ترتیب، آنان نیز با ایجاد شبکه‌های مقاومت زنان، نقش میلیشیای سیاسی را در برابر اعراب ایفا می‌کردند.

بنابراین، بی‌بی‌ها (کلان، خلیفه یا سه‌شنبه) فاعلان اجتماعی ضروری در وحدت‌بخشی جامعه هستند و موجودیت و اهمیت نقش اجتماعیشان دقیقاً به علت مسلط بودن زنان بر امور خود در جوامع مسلمان آسیای مرکزی است.

درون‌همسری: ابزار مقاومت و دفاع بر ضد تسلط بیگانگی

نظام پدرسالاری حاکم بر جامعه، بی‌آن‌که در شبکه همبستگی زنان اختلالی ایجاد کند، با آن در یک راستا قرار می‌گیرد. در واقع، این دو شبکه با این که شیوه‌های عملکرد و حوزه‌های فعالیت متفاوتی در جامعه سنتی ازبکستان دارند اما مکمل یکدیگرند.

زنان عموماً نقش تعدیل‌کننده و حمایت‌گر دارند و عملکرد اصلی آنان حفظ روابط میان نسل‌ها و میان زنان و مردان است. برای مثال در اسور زناشویی، طبق سنت، پدر تصمیم‌نهایی را می‌گیرد اما مادر و مادر بزرگ برای تأیید صحت انتخاب همسر و تضمین موفقیت و یا جبران خسارات حاصله از انتخاب بد مداخله می‌کنند. بدین ترتیب، مشارکت زنان در تنظیم امور خانوادگی و جمعی به شیوه سنتی صورت می‌گیرد.

تا آنجا که ممکن است همسران از میان افراد

فامیل انتخاب می‌شوند. در این میان غالباً خاله‌زاده‌ها و پس از آن عموزاده‌ها ارجحیت دارند. پس از آن وصلت‌های قومی مورد علاقه خانواده‌هاست ولی در مناطق چند قومی ازبکستان ازدواج میان شیعه و سنی و میان افراد متعلق به اقوام مختلف از زمان‌های قدیم رایج بوده‌است و هنوز ادامه دارد.

تحمیل وصلت‌های فامیلی به جوانان تنها حاصل وابستگی بی‌حد و حصر به سنت نیست. علل دوام این سنت را پس از ۷۰ سال استقرار کمونیسم و حضور زنان و دختران در صحنه اجتماع (مدارس، دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و...) باید در عوامل سیاسی - اجتماعی - فرهنگی جست‌وجو کرد. چرا که حفظ سنت‌ها وسیله‌ای دفاعی برای حفظ و تقویت منافع و وحدت گروه (ولو به قیمت زیان فرد) بوده‌است. خانواده‌ها که از نظر فرهنگی و اعتقادی خود را در خطر حس می‌کردند، برای مقاومت در برابر هویت‌زدایی سعی می‌کردند با طرد هر «عامل نفوذی» به درون خانه لاقبل هویت گروه‌های نخستین را حفظ کنند و روابط خانوادگی را تحت کنترل خود بسط دهند.

جامعه دوگانه: رهایی یا اسارت

تناقض میان ایدئولوژی، قوانین و هنجارهای حاکم بر جامعه کمونیستی و ارزش‌ها و سنس مسلط بر محیط خانه اقوام مسلمان باعث گسستگی بین فضای عمومی (جایگاه سمبلیک و واقعی دولت) و فضای خصوصی (مامن افراد و جایگاه فرهنگ و مذهب آبا - اجدادی) شده، ضایعات اخلاقی - اجتماعی و فرهنگی فراوانی در جوامع آسیای مرکزی به بار آورده‌است. ریشه رکود و حتی عقب‌گرایی بسیاری از اعمال و رفتارهای سنتی در خانواده‌های ازبک و تاجیک و ایرانی و سایر اقوام این منطقه در این تناقض نهفته است.

در چنین وضعیتی سر تسلیم فرود آوردن زنان در مقابل نظام پدرسالاری مترادف با مقاومت در مقابل رژیم کمونیستی و نشانه وفاداری به گروه‌های نخستین (خانواده و قوم)، به خود آنها و دیگران تلقی می‌شد. به‌خصوص آن‌که از اواخر دهه ۱۹۲۰ نظام کمونیستی برای مبارزه با فرهنگ اسلامی طرح ایدئولوژیکی «هجوم» را به اجرا گذاشته‌بود و با تحمیل کشف حجاب ادعای رهایی زنان مسلمان را از بند اسارت سنت‌های مذهبی داشت.

بی‌حجابی زنان و دختران، که به زور و تهدید و با گذشت زمان در شهرها متداول شد، موجب رهایی آنان از سنت‌های متحجرانه نشد که در خانه و خانواده به نام اسلام و دفاع از هویت فرهنگی مرسوم و مسلط بود بلکه این فشار دو جانبه امکان پرواندن و پیاده کردن هر گونه استراتژی (انفرادی یا گروهی) را برای بازسازی هویتی از زنان گرفت و با کشاندنشان از این‌سو به آن‌سو، آنان را در دو نظام متضاد محبوس کرد.

به همین دلیل تحلیل شرایط زنان ازبکستان و به

طور کلی آسیای میانه، بدون در نظر گرفتن خصوصیات جامعه دوگانه‌ای که ۷۰ سال در آن زیسته‌اند ممکن نیست. در حال حاضر زنان، علی‌رغم آزادی ظاهری و حضورشان در صحنه اقتصاد و اجتماع، هنوز از حاکمیت بر سرنوشت خود بسیار فاصله دارند. برای مثال وصلت‌های تحمیلی که در سمرقند و بخارا امری رایج است، در مورد دختران «رهیده» که سال‌ها در مدارس یا دانشگاه‌های لایبک و سخت‌طلب جمهوری سابق شوروی تحصیل کرده‌اند نیز صادق است.

دختران جوان که به محض اتمام تحصیلات متوسطه و گاه قبل از آن به خانه شوهر می‌روند، با وجود ادامه تحصیل یا اشتغال خارج از خانه همه وظایف سنگین مادر و زن خانه، همسر و عروس خانواده را به عهده دارند. انتظاراتی که خانواده شوهر از عروس خانه (همه در یک خانه به سر می‌برند) دارد، به قدری سنگین است که نقش سنتی

زن خانه‌دار را تبدیل به خدمتکاری در خانه می‌کند. درست است که انواع فشارهای سیاسی و اجتماعی بر روند جامعه‌پذیری همه نوجوانان، چه دختر چه پسر، تأثیرات نامطلوبی داشته ولی در جامعه‌ای که مردسالاری در نظام حاکم بر اجتماع و پدرسالاری در خانه و خانواده حکمروایی می‌کند، ضایعات حاصله از آن بیش از پسران و مردان بر دوش دختران و زنان سنگینی می‌کند و در زمینه شکستگی شخصیت فردی و تعادل هویت اجتماعی‌شان تأثیرات مخرب‌تری می‌گذارد. به خصوص که تناقضات و تعارضات اجتماعی، که بر دوش مردان سنگینی می‌کند، باعث اعمال خشونت آنان نسبت به زنان خانواده‌شان نیز می‌شود. عواقب اسفناک مصرف افراطی الکل، به‌ویژه، متوجه زنان است، که معمولاً برای حفظ آبروی خود و خانواده تا آنجا که می‌توانند آن را از چشم دیگران پنهان می‌کنند.

● نهضت اسلامی رادیکال، علی‌رغم برخورد قاطع با دولت، در مورد مسائل زنان عمیقاً محافظه‌کار است و تحت تأثیر برداشت «وهابیان» برای زنان حق مشارکت سیاسی قایل نیست و برای آنان نقشی جز برگزاری آداب مذهبی، باروری و خانه‌داری در نظر نمی‌گیرد.



● «بی‌بی کلان» شخصیت مرکزی و همیشه حاضر خانواده است و «بی‌بی خلیفه» زن تحصیل‌کرده‌ای است که در جشن و عزا نقش کلیدی دارد و زنان، هنگام گرفتاری، برای مشاوره به او رجوع می‌کنند.

نان سمرقند و بخارا به دنبال هویتی نو هستند که فرهنگ اسلامی را در چارچوب واقعیات و احتیاجات روزی شان در جامعه به آنها ارائه کند.

● بی‌حجابی زنان و دختران که با زور و تهدید و یا گذشت زمان در شهرها متداول شد، موجب رهایی آنان از سنت‌های متحجری نشد که در خانه و خانواده به نام اسلام و دفاع از هویت فرهنگی مرسوم و مسلط بود.

دگرگونی‌هایی که امروز در نهادهای اجتماعی مشاهده می‌کنیم دست‌پرورده تغییرات اجتماعی درون‌زاد و بومی نیست. در زیر صحنه‌پردازی‌های ایدئولوژیکی ۷۰ ساله حکومت شوروی، پیش از هر چیز دیگر، از هم‌گسختگی اجتماعی و سنت‌های منجمد شده جوامع مسلمان خوابیده است. چرا که تحمیلی بودن تغییرات اجتماعی و مغایرت آنها با فرهنگ مذهبی و ملی مانع ادامه ارزش‌های جدید قابل هضم برای جامعه شده‌است و به جای آن که شرایط مناسب برای تجدید نظر در سنن و رفتارهای اجتماعی - فرهنگی به وجود آورد در بنیادی‌ترین نهادها و ساختارهای جامعه، که خانواده و مذهب باشد، واکنش‌های دفاعی و سکون و انجماد به



وجود آورده‌است. در ویارویی با این واقعیات، بسیاری از زنان ازبکستان نگرانی خود را در مورد تناقض ارزش‌های حاکم بر جامعه ابراز می‌کنند و هر چند هنوز آن‌طور که باید و شاید در راه رهایی از این دوگانگی بسیج نشده‌اند ولی در جست‌وجوی یافتن جواب برای سؤال‌هایی هستند که گاه حتی هنوز به زبان نیآورده‌اند و مسلم است که از هر حرکت سیاسی - اجتماعی که قادر به تبیین یک اخلاق جدید اجتماعی و برقراری حقوق انسانی برای زنان ستم‌کشیده ازبکستان باشد، پشتیبانی فعال خواهند کرد.

نیاز به اسلام و خطرات اسلام‌گرایی سنتی
پس از دستیابی به استقلال، نیاز به «بازگشت به

خویش» و به هویت فرهنگی در میان اقوام مختلف ازبکستان عیان است. در سمرقند و بخارا که از قدیم مراکز تاریخی تمدن اسلامی و ایرانی بوده‌اند، این نیاز ابعاد متعدد و ساختار پیچیده‌تری دارد و جوانه‌های توقعات سیاسی را در خود می‌پروراند. پدیده بازگشت به خویش - که در واقعیت و مشروعیت آن شکی نیست - می‌تواند هنگام گذار نیازهای فرهنگی به توقعات و خواست‌های سیاسی منجر به واکنش‌های دفاعی نسبت به قوم‌گرایی و سنت‌گرایی افراطی شود. بازگشت به هویت اسلامی یکی از ابعاد بنیادی این پدیده است که اگر با شناخت عمیق مکتب اسلام و اعتماد به توانایی انطباق آن با جوامع مدرن همراه باشد می‌تواند جامعه را از غلتیدن در دام سنت‌گرایی افراطی و رفتارهای ضداجتماعی حفظ کند و عامل پیشبرد و گسترش حقوق زن در خانواده و جامعه شود. ولی در حال حاضر اسلام‌گرایان ازبکستان، با وجودی که از پشتیبانی فشر زنان برخوردارند، تاکنون مسئله حقوق زن را جز در چارچوب برداشت‌های سنتی از اسلام مطرح نکرده‌اند. نهضت اسلامی رادیکال، علی‌رغم برخورد قاطع با دولت (در نرغانه و نم‌گام) در مورد مسائلی که مربوط به جایگاه و نقش زن در جامعه می‌شود، عمیقاً محافظه‌کار است و تحت تأثیر برداشت وهابیان، برای زنان حق مشارکت سیاسی قابل نیست؛ و در واقع برای زنان جز برگزاری مراسم مذهبی، باروری و خانه‌داری نقش دیگری در نظر نمی‌گیرد.

زنانی که در چارچوب فعالیت مذهبی یا به میدان اجتماع می‌گذارند، همان بی‌بی‌خلیفه‌ها هستند که با بازگشت به هویت اسلامی از امکانات بیشتری برای مشارکت اجتماعی برخوردار شده‌اند ولی وجود و اهمیتشان ریشه در تاریخ و فرهنگ مردم دارد نه در اسلام‌گرایی اخیر که تحت حمایت عربستان سعودی و تأثیر برداشت وهابی در حال رشد است.

زنان سمرقند و بخارا هم چون سایر خواهران خود در مناطق دیگر ازبکستان در جست‌وجوی هویتی نو هستند که فرهنگ اسلامی را در چارچوب واقعیات و احتیاجات امروزیشان در جامعه به آنها ارائه کند. با توجه به این که زنان بیش از هر کس دیگری قادرند نیازهای واقعی خود را بیان کنند و نحوه دسترسی به خواست‌هایشان را بیابند، نقش تاریخی «بی‌بی‌خلیفه‌ها» می‌تواند در بسیج، سازماندهی و مدیریت نهضت زنان ادامه یابد.

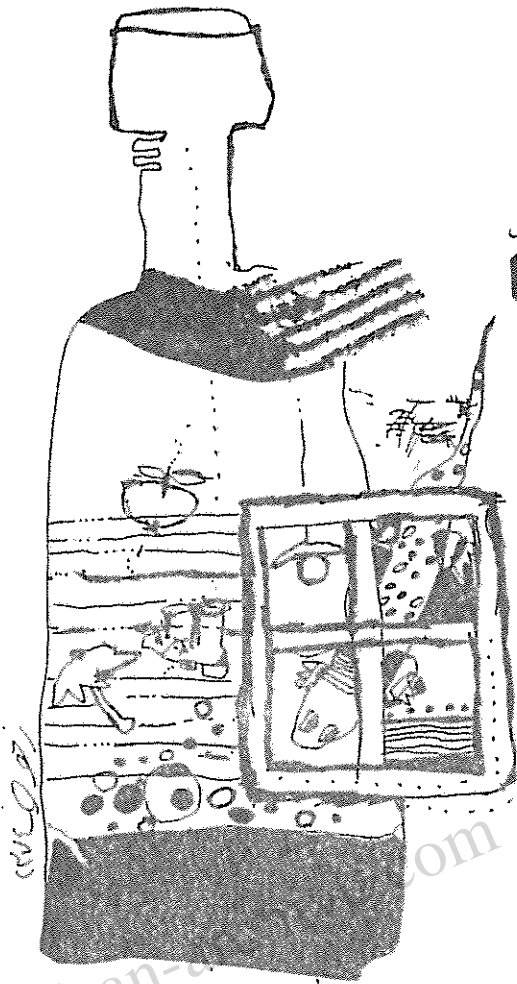
تاجیکان ازبکستان که از قدیمی‌ترین اقوام آسیای میانه هستند، همیشه در مناطق مختلف این سرزمین و به‌خصوص در مراکز قدیمی تمدن ایرانی و اسلامی سمرقند و بخارا زیسته‌اند. در میان ازبک‌ها فارسی تاجیکی متداول است که به فارسی دری بسیار نزدیک است. تعداد تاجیکان ازبکستان را کمی بیش از چهار درصد جمعیت ۲۱ میلیونی ازبکستان ثبت کرده‌اند ولی خود تاجیکان و محققانی که در مورد آنها تحقیق می‌کنند، تعداد آنها را بیش از ۱۸ درصد جمعیت کل کشور ازبکستان تخمین می‌زنند.

ایرانیان ازبکستان، که اکثریشان در سمرقند و بخارا و خوارزم به‌سر می‌برند، از اقوام مختلف ایرانی و فارسی‌زبانند - هر چند بسیاری از آنان (به استثنای بخارا) زبان فارسی را به صورت دست‌یاشکسته صحبت می‌کنند. عده‌ای از آنها با نادرشاه برای فتح بخارا به این شهر آمده‌اند و در محله افشاریه زندگی می‌کنند. ایرانیان سمرقند که اکثراً در محله پنجاب مستقر شده‌اند از آذربایجان کوچ داده شده و بسیاری دیگر در خوارزم و سایر مناطق پخش شده‌اند. برخی از قدیم برای تجارت از خراسان به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند، برخی دیگر از نواحه‌های اسرای جنگ‌های منطقه‌ای هستند. خانواده‌هایی که نام غلام یا غلامزاده را برگزیده‌اند از نواحه‌های ایرانی هستند که ترک‌ها در قدیم از نقاط مختلف شمال شرقی ایران می‌برده‌اند و به عنوان برده در بازارهای بخارا می‌فروختند. از تعداد ایرانیان در ازبکستان امار رسمی و دقیقی در دست نیست. تعداد آنان را در حدود صد هزار نفر تخمین می‌زنند ولی خود ایرانیان اعتقاد دارند که این عدد را باید چند برابر کرد.

به طور کلی سرشماری بر حسب قوم در ازبکستان غیرممکن است. تا قبل از استقلال نه فقط دولت سعی در نادیده گرفتن اقوام غیر ازبک داشته و تعداد آنان را کمتر از واقعیت اعلام می‌کرده بلکه اقوام مختلف یا اصولاً اجازه ثبت کردن هویت قومی خود را در شناسنامه‌های خود نداشتند یا از روی احتیاط و ترس از دردها خود را ازبک معرفی می‌کردند، به طوری که در بعضی خانواده‌های قوم یک برادر ازبک ثبت شده، یکی دیگر ایرانی، یا مادر و پدر هر دو تاجیک هستند و فرزندان همه در شناسنامه‌هایشان ازبک ثبت شده‌اند. پس از استقلال، طبق قانون، افراد و خانواده‌ها اجازه یافتند «هویت قومی خود را به میل خود در شناسنامه‌ها تصحیح و ثبت کنند»

مهشید نیکروش

لحظه‌ها



شاخه‌های فرو رفته
دریا را
به اندوه ابرها می‌رسانند

کسی از پنهانی پیروز
مرا صدا می‌زند

هیچ پرنده‌ای
از درخشش افاقیا آگاه نمی‌شود

دختر دریا!
حالا تو را به یاد می‌آورم.

◀ فرم اشتراک

در صورت امکان تاپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود.



نام و نام خانوادگی:

سن:

تاریخ شروع اشتراک:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

(حتماً تلفن خود یا یکی از نزدیکان را بنویسید تا در صورت

نیاز بتوان سریم با شما تماس گرفت.)

.....

.....

▶ حق اشتراک برای ۱۲ شماره

◊ ایران ۲۲۰۰۰ ریال

◊ آمریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

◊ اروپا معادل ۵۰ مارک

◊ خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

▶ شرایط اشتراک داخل کشور

لطفاً:

۱- فرم اشتراک را پر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۶۷۰، به نام مجله

زنان، بانک ملی ایران، شعبه سبزه (قابل پرداخت در شعبه‌های

سراسر کشور) واریز کنید.

۳- اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی ما پست کنید

تا ترتیب اشتراک شما داده شود.

▶ شرایط اشتراک خارج کشور

خوانندگان گرامی مقیم خارج کشور نیز می‌توانند حق اشتراک

خود را به یکی از دو نشانی زیر واریز کنند و اصل فیش بانکی

را همراه با فرم اشتراک به نشانی ما بفرستند.

● در آمریکا:

Bank of America

Roshangaran Publishing

04170 - 04178

Paloalto Main office 0117

530 Lytton Ave.

Paloalto, Ca. 94301

For Zanan Magazine

● در اروپا:

Konto - Nr: 5001419159

BLZ: 20220300

Verbraucher Bank

Berlin / Germany

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵ - ۵۵۶۳، مجله زنان

تلفن: ۸۳۶۴۹۸

فکس: ۸۸۳۹۶۷۴

برگهای در باد

برایم دست می‌زنند

و من

از انجمادی سپید

به تاغذهای رنگی پناه می‌برم

باید انشای دیگری بنویسم

بایز کجایی

یکی از خاطرات نارنجی را

از روی دست پاییز می‌نویسم

آینده

روناک ربانی

مانند درختان می‌اندیشد

آینده از آسمان فرومی‌بارد

در امتداد ردپای خورشید

و پیشاپیش زندگی به دنبالش می‌تازد

چشمهایش مانند حوض آبی همسایه

گیسوانش تنها همبازی باد در چهارچوب پنجره

پنجره می‌داند گذشت زمان را

و آینه آن را می‌بلعد

ولی او نمی‌داند

که آینده بر گونه‌اش بوسه زده

عروسکش را با خود برده

و میان بقچه مادر بزرگ گذاشته

زمانی خواهد فهمید

که دیگر هیچ نی‌لبکی

برای هیچ صحرایی عشقش را نخواند

پنجره

فریده خردمند

با چشم و ابروی مشکلی. بر عکس من که تند راه می‌روم، مریم می‌خرامد. همین تفاوت و یک شیشه شیر ما را با هم آشنا می‌کند. شیر تمام می‌شود که مریم می‌رسد. از توی زنبیل یک شیشه بیرون می‌آورد و تعارف می‌کنم. اول قبول نمی‌کند. اصرار می‌کنم، می‌پذیرد. شوهرش، احمد، مریض است و به همان یک شیشه احتیاج دارد. این را بدها می‌گوید.

تا نزدیک خانه با هم حرف می‌زنیم. خانه‌شان را که نشان می‌دهد، می‌فهمم که پنجره‌اش رو به پنجره خانه ماست. می‌گویم: «از همان روز اول دلم می‌خواست بدانم چه کسی در آن خانه زندگی می‌کند.» چشمک می‌زند و می‌گوید: «آرزوهای خوب و کوچک زود برآورده می‌شوند.» می‌خنایم و در نگاه هم شیطنت‌های کودکی را کشف می‌کنیم.

بعد از دوماه حسابی دوست می‌شویم. تقریباً هر روز همدیگر را می‌بینیم. هفت‌سال است که ازدواج کرده ولی هنوز بچه ندارد. برای اولین بار در کلام و نگاهش تلخی را حس می‌کنم. احمد عاشق بچه است. در میهمانی‌ها بچه‌های فاعیل از سروکولش بالا می‌روند و این غصه مریم را بیشتر می‌کند.

بعضی روزها، از پشت پنجره با تکان دست مرا به خانه‌اش دعوت می‌کند. می‌نشینم و خاطره‌های تلخ و شیرین کودکی را زنده می‌کنیم. خاطره‌هایمان عجیب به هم نزدیکند. مثل خانه‌هایمان و مثل پنجره‌هایمان. مریم رنگ سبز را دوست دارد. جلوی پنجره خانه ما درخت نارون سرسبزی است. مریم هر بار که می‌آید، رو به پنجره می‌نشیند. اگر کسی تازگی این دوستی را نداند، خیال می‌کند ۲۰ ساله است. احساساتمان صاف و روشن است. گاهی خیال می‌کنم قربت ریشه‌داری ما را به هم پیوند می‌دهد.

رومیزی قشنگی می‌دوزد و برایم می‌آورد. نقش روی آن آسمان آبی و گیوتن سفیدی است در بالا و دریای سبز و آرامی در پایین. گل‌دوزی و خیاطی می‌کند. ذوق، حوصله و دقت زیادی به خرج می‌دهد. مثل حوصله و دقتی که من برای پاک کردن سبزی‌ها و چیدن میز دارم.

همان روز خاطره‌ای از کودکی‌هایش را تعریف می‌کند. پدرش عروسکی برایش سوغات می‌آورد. عروسکی با چشمان آبی. و مریم که عاشق دریاست، اسم عروسکش را می‌گذارد دریا. یک روز، با خواهرش مینا دعواش می‌شود. دریا می‌افتد و یکی از چشمانش می‌شکند. نگاهش که می‌کنم همان تلخی را بار دیگر در صورتش می‌بینم. از آن روز دیگر از دریا حرف نمی‌زنیم. کم‌کم منصور به مریم حسود می‌شود. پس که در خانه حرف او را می‌زنم.

یک هفته است که «صبح‌ها دلم آشوب می‌شود. بوی شامبو و خمیردندانی که منصور می‌خورد، حالم را به هم می‌زند. توی آینه که خودم را می‌بینم، وحشت می‌کنم. زرد، لاغر و رنگ‌پریده شده‌ام.

از مطب دکتر که بیرون می‌آیم، باران تندی می‌بارد. همه راه را گریه می‌کنم. نه دانه‌های باران خیالی بند آمدن دارد و نه اشک‌های من. منصور کلافه شده، می‌گوید: «آرزوی همه زن‌ها...» جوابی ندارم. به خانه که می‌رسیم، پشت پنجره رو به درخت نارون می‌نشینم و گریه می‌کنم. منصور تلفظی با «دکتر حرف می‌زند: «افسردگی دوران بارداری.» خیالش راحت می‌شود و دیگر کاری به گریه‌های من ندارد.

چند روز است که مریم را ندیده‌ام. حرفی هم از او نمی‌زنم. منصور خیال می‌کند میانمان شکرآب شده، توی دلش خوشحال است. من می‌فهمم و لجم می‌گیرد.

این روزها، تا نزدیکی‌های ظهر در تخت می‌مانم. به ندرت برای خرید از

زیر درخت بزرگی، میان بیمارستان دراز کشیده‌ام. ملافه آبی‌رنگی تا شانه‌هایم بالا آمده، کنارم غزال مشت‌های کوچکش را در هوا تکان می‌دهد. منصور با سه شاخه مریم کنار تخت ایستاده و می‌خندد.

دست‌های زین جوان پیش می‌آیند. هراسان نگاهش می‌کنم. غزال را می‌خواهد. بچه را به پهلویم می‌چسبانم. چشم‌هایم دو دو می‌زنند. بچه در خواب تکان می‌خورد اما بیدار نمی‌شود. این بار روی تخت خم می‌شود و دست‌هایش را جلوتر می‌آورد. جیغ می‌کشم. گل‌های مریم از دست منصور رها می‌شوند. غزال بغض می‌کند. لبم را می‌گرم و گریه می‌کنم. منصور نگران به من و غزال نگاه می‌کند. خسی عرق از خواب می‌پریم. قلبم به شدت می‌زند. پرده را آرام یک‌سر می‌زنم. چشمم به پنجره همسایه می‌افتد.

من و منصور بعد از روزها دوندگی آپارتمانی نقلی پیدا می‌کنیم. راه پله کمی تنگ است. اما وارد که می‌شویم، پنجره‌ها چشمانمان را می‌گیرد. خانه کوچک ولی شسته‌رفته است: حمام و دستشویی کوچکی دارد. آشپزخانه فقط به اندازه یخچال، گاز سفری و یک میز و دو تا صندلی جا دارد. یک لانه موش درست و حسابی. این اسم را مادرم روی خانه گذاشته. در عوض تمیز کردنش آسان است. مهم پنجره‌ها هستند؛ پنجره‌هایی که از پشت آنها می‌شود هم آسمان را دید و هم زمین را. درخت‌ها، گنجشک‌ها و حتی پنجره همسایه را. سه روز بعد اسباب‌کشی می‌کنیم. بعد از سه سال زندگی در خانه پدری به استقلال رسیدیم. حالا من و منصور می‌توانیم با غرور به دوستان و فاعیل بگوییم: «به خانه ما تشریف بیاورید.» و می‌گویم. روزهای اول چند نفری می‌آیند و ما در لانه موش شصت متری با گرمی و جای و شیرینی از آنها پذیرایی می‌کنیم. منصور فوق‌دیلم راه و ساختمان است. در یک شرکت خصوصی، به قول خودش شرکت فلاکت‌کار می‌کند. من دکوراسیون داخلی خوانده‌ام. سه سال پیش درس تمام شد. در یک میهمانی با منصور آشنا شدم. مادر منصور کنایه می‌زند که: «دکوراسیون هم شد درس؟» منصور خوددار و ساکت است. آشنایی‌های تازه را دوست ندارد. رفت‌وآمدهایمان کم و خانوادگی است. بر عکس، من این رفت‌وآمدها را یکساخت و کسل‌کننده می‌دانم.

روزهای اول استقلال به خوبی و خوشی می‌گذرند. صبح‌ها، بعد از رفتن منصور، خرید می‌کنم. روزهای یک‌شنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه با همسایه‌ها توی صف می‌ایستم و از مغازه علی‌آقا، که یک کوچه تا خانه ما فاصله دارد، شیر می‌خرم. و کم‌کم با همسایه‌ها آشنا می‌شوم. از اکبرآقا سبزی تازه می‌خرم و چون وقت و حوصله کافی دارم، می‌نشینم، سبزی‌ها را پاک می‌کنم، می‌شورم، خرد می‌کنم، سرخ می‌کنم، بسته‌بندی می‌کنم و در جایخی بالای یخچال جای می‌دهم. خانه را جارو و گردگیری می‌کنم. لانه موش همیشه برق می‌زند. منصور صبور و آرام است و دخالتی در این امور نمی‌کند ولی من رسواس دارم و گاهی از این که توجهی به تلاش من ندارد، دلخور می‌شوم اما به روی خودم نمی‌آورم. با حوصله غذا می‌پزم و با سلیقه میز را می‌چینم. منصور هر روز ظهر به خانه می‌آید بوی غذای تازه در راه‌پله می‌پیچد و او پله‌ها را یکی در میان بالا می‌آید.

در طبقه پایین خانم صاحبخانه زندگی می‌کند. زن آرام و بی‌آزاری است. در تمام هفته یا به مجلس ختم انجام می‌رود و یا نذر دارد و سفره می‌اندازد.

عصرها، به فروشگاه‌های شهر و گاهی هم به نمایشگاه‌ها سو می‌زنم. جلوی ویتترین می‌ایستم. قیمت اغلب اجناس را از بر شده‌ام؛ کفشی کتانی کراهی هزار و نهصد تومان، روسری گلدار «ندی» هشتصد تومان، گیره موی زاپنی ناصند تومان... یک روز سه‌شنبه توی صف شیر با مریم آشنا می‌شوم؛ قبلند و ترکه‌ای است

خانه بیرون می‌روم. سعی می‌کنم با مریم روبه‌رو نشوم و نمی‌شوم. لانهٔ موش مثل گذشته برق نمی‌زند. اهمیتی نمی‌دهم. ظرف‌های ظهر تا شب و ظرف‌های شب تا صبح توی ظرف‌شویی می‌ماند. منصور حرفی نمی‌زند. گاهی ظرف‌ها را می‌شوید.

غروب دلگیر و قشنگ پاییز است. دیگر همهٔ صداها کوچک برایم آشناست. همه را می‌شناسم. صدای شادی، قهر و آشتی بچه‌ها را می‌شنوم. فکر می‌کنم حالا مریم کجاست؟ صدای رنوی احمد را می‌شنوم که جیغ کشداری می‌کشد و می‌ایستد. صدای ترمزدستی می‌آید و موتور خاوش می‌شود. می‌دانم مریم پشت پنجره ایستاده‌است. کم‌کم چاق می‌شوم. برعکس ماه‌های اول پرخور شده‌ام. شکمم بزرگ شده و بچه گاهی بی‌خبر تکان می‌خورد. رفت‌وآمدهایم با مریم قطع شده. هر بار بهانه می‌آورم. زنگ در را می‌زنند، از پنجره سرک می‌کشم. مریم را می‌بینم که پشت در ایستاده. در را باز نمی‌کنم. می‌رود. می‌نشینم کنار پنجره و گریه می‌کنم.

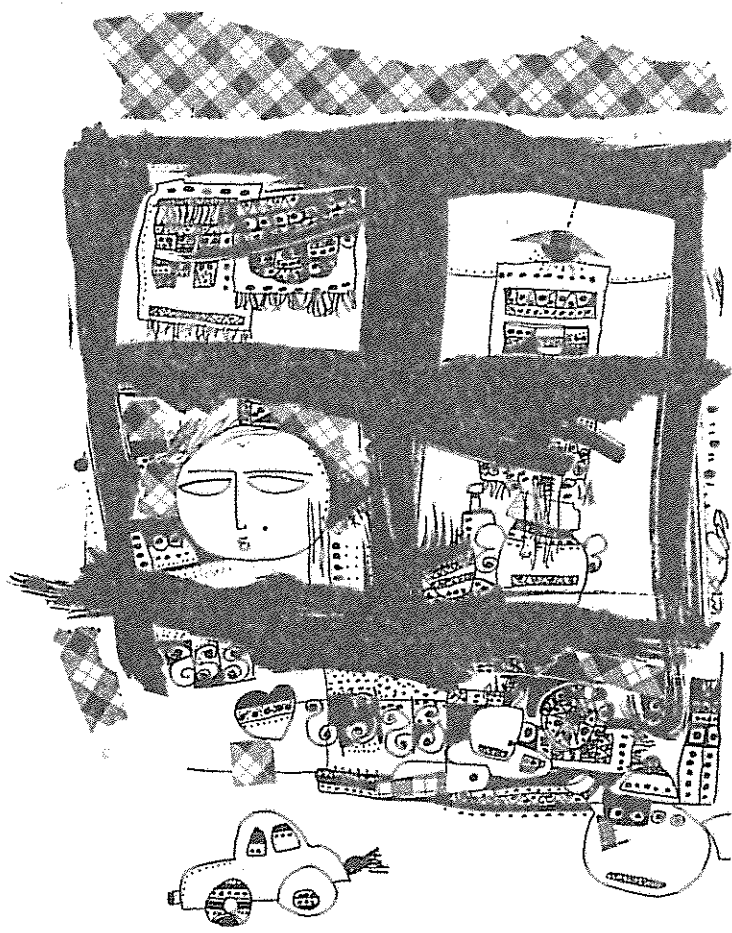
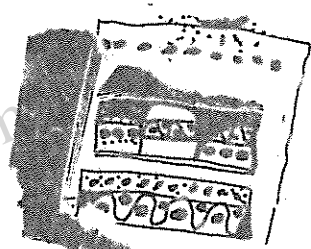
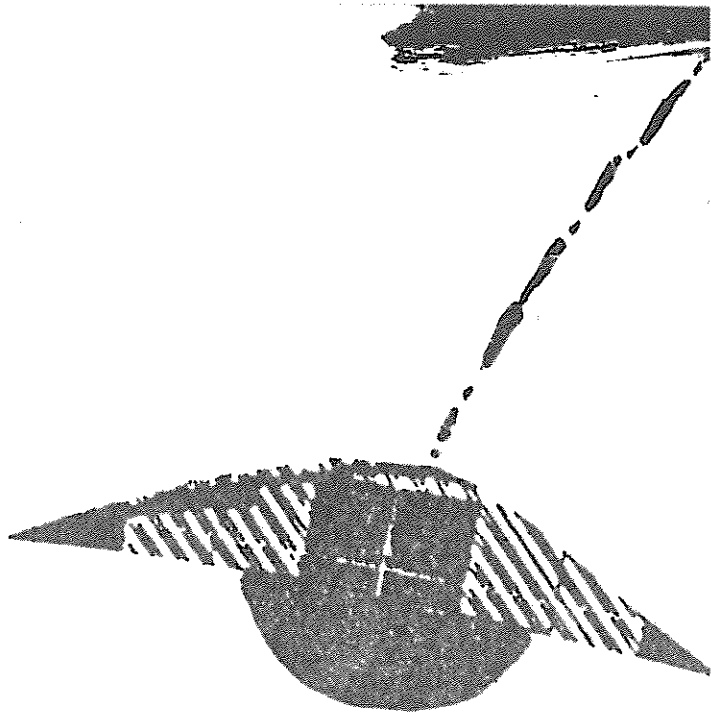
روزهای زیادی است که از خانه بیرون نرفته‌ام. پردهٔ همهٔ پنجره‌ها را کشیده‌ام. دیگر نه آسمان آبی بالا را می‌بینم و نه زمین سبز پایین را. نه گنجشک‌ها و نه مریم را. ولی هر صبح، سابه‌اش را از پشت پرده می‌بینم که برایم دست تکان می‌دهد و مرا به خانه‌اش دعوت می‌کند. دلم می‌گیرد. سعی می‌کنم چیزی به خاطر نیآورم.

اما هر جای خانه که پا می‌گذارم، خاطره‌ای جان‌دار و زنده از دوستی‌مان به دنبالم می‌آیند. شاید اگر خانه صدوشصت متر بود، صدای خاطره‌ها زود محو می‌شد. از پنجره‌ها بیرون می‌رفت و در «بیاوری بازی‌های کودکانه گم می‌شد. ولی این خانه، این خانهٔ کوچک خاطره‌ها را در خود نگه می‌دارد.

برده را یک‌سو می‌زنم. برگ‌های درخت نارون مثل گذشته سبز نیستند. راه نفس کشیدنشان آرام آرام بسته می‌شود. بی‌صدا، قشنگ و غم‌انگیز است. رنگ‌ها در سکوت تسلیم می‌شوند و تغییر فصل را باور می‌کنند.

نیمه‌های یک شب درد شروع می‌شود. منصور هراسان مرا به بیمارستان می‌رساند تا سینهٔ صبح خواب و بیدارم. درد می‌کشم و خدا را فریاد می‌زنم. در فاصله‌های دو درد، ستاره‌ها از پنجره چشمک می‌زنند. بادم می‌آید «آرزوهای خوب و کوچک زود برآورده می‌شوند.» می‌خندم، درد بیشتر می‌شود. چنگ می‌زنم به دیوار، کسی نیست. هیچ‌کس نیست. ظهر دخترم به دنیا می‌آید، غزال. حس تازه و غریبی دارم.

اولین شبی است که با غزال در خانه هستم. پرده‌ها هنوز کشیده‌اند. منصور سه شاخه مریم توی گلدان کنار تخت گذاشته. خواب می‌بینم زیر درخت بزرگی، میان بیمارستان دراز کشیده‌ام. ملائکهٔ آبی‌رنگی تا شانه‌هایم بالا آمده، کنارم غزال مشت‌های کوچکش در هوا تکان می‌دهد. منصور با سه شاخه مریم کنار تخت ایستاده و می‌خندد. دست‌های زین جوان پیش می‌آیند. هراسان نگاهش می‌کنم. غزال را می‌خواهد. بچه را به پهلویم می‌چسبانم. چشم‌هایم دو دو می‌زنند. بچه در خواب تکان می‌خورد اما بیدار نمی‌شود. این بار روی تختم خم می‌شود و دست‌هایم را جلوتر می‌آورد. جیغ می‌کشم. گل‌های مریم از دست منصور رها می‌شوند. غزال بغض می‌کند. لبم را می‌گزم و گریه می‌کنم. منصور نگران به من و غزال نگاه می‌کند. خسی عرق از خواب می‌پریم. قلبم به شدت می‌زند. پرده را آرام یک سو می‌زنم. چشمم به پنجرهٔ همسایه می‌افتد. خانه خالی است. هیچ‌کس در آن زندگی نمی‌کند. انگار هرگز کسی در آن خانه نبوده.



هبوط الهه برکت

دکتر کتایون مزداپور

ریشه‌های تاریخی برخی از داستان‌های شاهنامه به اساطیر پیش‌آریایی این سرزمین می‌رسد. نظام ارزش‌های اجتماعی جدیدی مردسالار گاهی الهه‌های آن دوران عتیق را به صورت زنانی ننگین درآورده و این ننگ را ابزاری کرده است برای سرزنش زن به منظور تقاد ساختن جنس دوم. ❧



صبح نتابیده هنوز آفتاب
 دانشده دیده نرسگی ز خواب
 تازه گلی آتشی مشکبوی
 شسته زینم به چمن دست و روی
 منتظر حوله باد سحر
 تا که کند خشک بدان، روی تو...
 کرده منوچهر پدر نام او
 تازتر از شاخ گل اندام او
 اسب طلب کرد و تفنگ و فشنگ
 تاحت به صحرا پی نخجیر و رنگ
 رفت کند هر چه مرال است و میش
 برخی بازوی توانای خویش
 روز طرفی سیز در آن صیحه گاه
 زهره مهین دختر خالوی ما
 الهیه عشق و خداوند ناز
 آذمیان را به محبت گداز
 پیشه وی عاشقی آموختن
 خرمین اینای بشر سوختن
 کنند زیر کسوت افلاکیان
 کرده سر مقنعه خاکیان
 خربشتن آراست به شکل بشر
 سوی زمین کرد زکیهان گذر
 آمد از آواگه خود نسرود
 رفت بدان سو که منوچهر بود
 زیر درختی به لب چشمه سار
 تیر نظر گشت در او کارگر
 کرد نهان عجز و عیان ناز خویش
 کارگر است آری تیر نظر...
 رفت بر دلبر طنناز خویش
 گفت سلام ای پسر ماه و هور
 چشم بد از روی نکوی تو دور
 قصد کجا داری و نام تو چیست
 در دل این کوه مراد تو چیست...

این فقط شوخ‌طبعی ایرج میرزای جلال‌الممالک است که گستاخی را به آن

● گرچه شاعر شریف — فردوسی — زن را با ستایشی پر شور و عفتی عاشقانه می‌نگرد، داغ و مهر رنجی که زن در درون اجتماع زن آزار می‌کشد، بر چهره این زنان نیز خودنمایی می‌کند؛ همانند همه دیگر آثار ادبی و گفتاری جهان متمدن و فرهنگ مردانه جهان ما.

حد می‌رساند که چنین زنی را «دختر خالو» بنامد. علت این دل‌وجرئت پیدا کردن هم فاصله زمانی دوهزارساله با آن الهه عظیم‌الشان است که شوخی شاعر را قدرت می‌دهد که بتازاند. این گستاخی و لودگی از طبیعت و خصایص شخصی ایرج سرچشمه می‌گیرد.

از طرف دیگر هم این پشتوانه تفکر مردانه و مفاهیم اجتماعی مذکر و ارزش‌های مردسالار است که به این شوخ‌طبعی گستاخ بال‌و‌پیر داده است: ایرج میرزا منظومه ناتمام زهره و منوچهر خود را از ونوس و آدونیس ویلیام شکسپیر، شاعر والامقام انگلیسی، اقتباس کرده^۱ و در واقع یک داستان را بازسوده است و نه یک اسطوره یا داستان مقدس را. پس می‌شود قهرمان شکوهمند آن حکایت کهنسال، الهه پرعزت و احترام عشق و باروری، را زهره نام نهاد و با او احساس قربت کرد. در اینجا باید گفت که زهره آشنای ما است و ایرج حق دارد با او احساس همخونی و قربت کند زیرا بسیار شنیده است که

یا به بیان دیگر، سیر تدریجی تصور و دیگرگونی سهمی که برای زنان هر گروه از رفاه و دست‌آوردهای اقتصادی و اجتماعی اختصاص می‌یابد و در طی زمان و مکان این میزان دستخوش تفاوت و تغییر است، چگونه اساطیر کهن متعلق به جامعه زن‌سرور و زن‌سالار را متحول کرده و از آزادی اراده فردی انسان مؤنث، به تبع افتلار و رهایی مردان، کاسته است. در این سیر تکوین مفاهیم اجتماعی و بن‌مایه‌های داستانی، اندک‌اندک اسطوره قداست خود را درباخته است، تا هرچه بیشتر کمرنگ شود و به نابودی بگراید. معهذ، به دلایل متفاوت و رنگارنگی، اسطوره و بن‌مایه‌های داستانی و نیز تصورات مقدس کهن، گاهی با جان‌سختی و ابرامی شگفت باز می‌ماند و در لابه‌لای سطوح گوناگون حیات اجتماعی، به صورتی گوناگون، از آن جمله قصه و خرافه و یا رسوم و باورهایی با قداستی بیش و کم، در ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و نظایر آنها خودنمایی می‌کند.

از ارزش‌های مردسالار است که به این شوخ‌طبعی گستاخ بال‌و‌پیر داده است: ایرج میرزا منظومه ناتمام زهره و منوچهر خود را از ونوس و آدونیس ویلیام شکسپیر، شاعر والامقام انگلیسی، اقتباس کرده^۱ و در واقع یک داستان را بازسوده است و نه یک اسطوره یا داستان مقدس را. پس می‌شود قهرمان شکوهمند آن حکایت کهنسال، الهه پرعزت و احترام عشق و باروری، را زهره نام نهاد و با او احساس قربت کرد. در اینجا باید گفت که زهره آشنای ما است و ایرج حق دارد با او احساس همخونی و قربت کند زیرا بسیار شنیده است که

شاهنامه از لحاظ نمایش جلوه‌های رنگارنگ اساطیر این بانوخدای دوران عتیق نبی است بی‌نظیر و پکتا. در سحنتی دراز و پرتصیل، می‌توان آثاری از

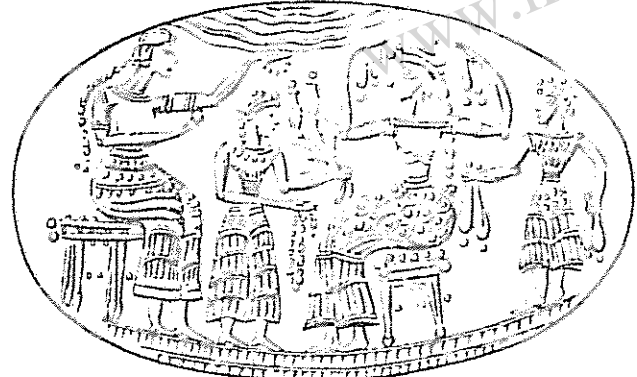
بیازد می که نتوان شد ز سحر آسمان ایمن
به لعل زهره چندی و برینج سلسخودش

«حافظ»

اما این الهه زهره یا ناهید را، که در هر سرزمین و زمانی او را به نامی چون ونوس و آفرودیت و ایشتر و اینانا و نیز ایزیس و سیبیل می‌خواندند، در چند هزار سال پیش از روزگار ما، در آن دوران که هنوز «کسوت افلاکیان» در بر داشت، در خطه وسیعی از نیل و یونان گرفته تا سراسر آسیای غربی و حتی هندوستان، با شیوه‌هایی متفاوت و مغایر، می‌پرستیدند. در آن جهان باستانی، تصویر روحانی و پرعزت این بانوخدای آسمانی، در نظر پیروان آن گیش عتیق، نقش دینی و کنش اجتماعی داشت. آن مردم می‌پنداشتند که این مادرخدای ازلی و همیشه‌جوان، با مردان خاکی به عشق‌ورزی می‌پردازد و عشق و عنایت وی موجب پیدایش نعمت و رونق در گیاهان و باروری جانوران و مردم است. در بین‌النهرین باستان، از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، آیینی در پرستش او برگزار می‌شد که به نام «ازدواج مقدس» شهرت دارد.

«آیین ازدواج مقدس قریب دوهزار سال، در سراسر حاورمیانة باستانی، با شادمانی و شور برگزار می‌شد... این تکلیف دلپذیر شاه بود که برای کامروایی، رفاه، و افزایش انبوه و عیای خویشتن... با تعبانیوی پرشوق و دلربای حاصلخیزی و باروری، الهه «هوس‌انگیزی» که نیروی تولید زمین و باروری زهدان آدمیان و جانوران را در اختیار داشت، ازدواج کند...»^۲

گمانی نیست که این «اساطیر اولین» امروزه به تاریخ پیوسته است و دیگر کسی آن راه و رسم کهنه پرستش را باور ندارد. اما به عنوان بخشی از تاریخ دین و شناخت چگونگی کنش ضمیر آدمی می‌توان به بررسی و بازمی‌سنجی عناصری بازمانده از آن آیین عتیق پرداخت و به جست‌وجوی پاسخ برای این پرسش برخاست که نقش و تأثیر فرهنگی چنین تصوراتی چیست و در فرایندی که در آن، طی زمانی دراز و دیرنده، زهره از افلاک فرود می‌آید و «مقتعه خاکیان» بر سر می‌اندازد، این تطور بر حیات همجنسان زمینی او چه تأثیری گذاشته و انتقال قدرت از الهگان و خدایان مؤنث به مذکر چه نگرش و ایستاری در حد



اساطیر عتیق را در شاهنامه بافت که از خلال «مسازی گرفتن عناصر غریب و بیگانه کلام با مفاهیم و باورهای زمانه، با همه دیگرگون گشتن داستان در هر بار روایت و بازگو شدن در طی نسل‌های بیایی از راویان در ادوار متمادی، جان سالم به در برده و در شعر والای فردوسی جاودانه شده‌است. اسطوره در راه درازی که از اصل «قدس خویش پیموده‌است تا به شاهنامه برسد، نقش‌های بسیاری بر رخساره رده و شیوه‌های رنگارنگ و رنگ‌های هزارگونه یافته‌است. بنابراین، باید به پس پرده‌های آرایش و هنر سناطه‌گران دست یازید تا خطوط اصلی چهره‌های عروسان شاهنامه پدیدار آید. هنگام نگریستن در پس این پرده است که می‌توان نقشی از سیمای الهه‌ای را در رخسار این عروسان دید که بر زمین هبوط کرده‌است.

ناهید یا ننه خاتون^۳ نام عامی است که شاید بتوان با تساهل و بی‌رعایت اختلالات زمانی و مکانی، آن را بر الهه مادر در سرزمین ایران نهاد. در این خطه، پیش از مهاجرت اقوام آریایی، با نیز حتی پس از آن، این خدای مؤنث را می‌پرستیدند و آثار و شواهد متنوعی بر وجود این آیین گواهی می‌دهد؛ مانند بیکرک‌های متعددی از زن، با خصایص نمادین، که از زیر خاک کشف

● مفاهیم اجتماعی در درون نظام اعتقادات زمانه، در هر عصر دگرپرسی می‌یابند و به دلیل عمق و ارزش سنگین خود باقی می‌مانند: باورهایی پیرامون چشمه‌سارهای مقدس و نیز درخت‌هایی که به آنها دخیل می‌بندیم و از قداست منسوب به آن مراد می‌طلبیم و یا حتی این تصور و عقیده زیبا که آب مهریه بانوی بزرگوار اسلام، فاطمه زهراست.



گاه به خیل شمرا لاج کنم
 خلقت فرزانه ایرج کنم
 من کلنل را کلنل کرده‌ام
 در وسط معرکه دل کرده‌ام
 نام وی از چند علی‌النفی است
 نام حقیقتش ابوالموسقی است
 دقت کامل شده در ساز او
 بسی خبیرم لیسک ز آواز او
 پیش خود آسوخسته آواز را
 لیسک من آسوختمش ساز را

اما نیاز به گفتن ندارد که این تازگی‌های شعر ایرج در شاهنامه نمی‌تواند باشد. همچنین لحن جدی و متین شاهنامه هرگز شرح عشق و رزی الهی عشق را با نوجوان، به سیاق و سبک زهره و منوچهر، برنمی‌تابد. این گونه تغییرات طبیعی است: ما حتی فاصله زمان خود را با ایرج می‌توانیم در لغت «صنایع» ببینیم. این واژه همان است که شادروان استاد پرویز خانلری کلمه «هنر» و «هنرهای زیبا» (برابر با «صنایع مستظرفه») را به عنوان معادل برای آن برگزیده و امروزه چنان در زبان فارسی جاافتاده است که گاهی واژه «صنایع» در برابر و در تقابل با «هنرها» به کار می‌رود.

به همین روال، گذشت زمان و تغییر معانی و مفاهیم، هماهنگ با تأثیر بافت روایتی کلام، دیگرگونی پدید می‌آورد و هر قهرمان و هر حادثه داستانی، برای در آمدن به شاهنامه، در قالبی ریخته می‌شود متناسب با سخن والای شاعر و چارچوب داستان. اما از ورای همه این تغییرات و در متن منظم پیگرفته داستانی شاهنامه است که آثار و نشان‌هایی از الهی و بغیانویی در عروسان آن پدیدار می‌گردد که بازمانده روایات قدیمی و ابتدایی است: رفتاری ناعادی و «نابهنجار» در نزد قهرمانان داستانی مؤنث، که در پوششی از رنگ‌ها و شیوه‌های معمولی و عفاف پسنیده استوار یافته است. با وجود این، جوهر اصلی آن نیز حضور دارد: ابراز علاقه از سوی زنان، که به‌ویژه گاهی پیامدی شوم به دنبال آن می‌آید.

نمونه اصلی از این موضوع را در داستان «سودابه و سیاوش» می‌توان دید: زنی که در مقام «مادر» است، به نوجوانی تازه‌سال ابراز عشق و تمنا می‌کند و جوان از پذیرفتن خواهش وی سر باز می‌زند و در پی این حوادث، جوان که از میان آتش گذشته‌است، به شهادت می‌رسد. همانند زهره، که خدای عشق است، سودابه نیز در کار عاشقی است و چون بنا بر عقاید آن روزگار وجودی نامیراست، در نسل‌های متوالی همان نقش را ایفا کرده‌است. هر چند که فردوسی بنا بر ساخت داستان‌های خویش، وجود الهی یا بقایای اعجاز وی را به صورت حضور نیرویی جادویی در شبستان شهریار از ایران‌زمین جای نمی‌دهد؛ اما در آثاری چون تاریخ گزینی اخبار روشن‌تری از سابق سودابه در دست است:

«... و [یککوس] بزمین مازندران رفت و حرب کرد با سمرین عنتر...
 و بر وی جادو کردند، و او را بگرفتند و اندر چاهی بازداشتند با

شده‌است؛ نقوش باستانی بر صخره‌ها و سنگ‌ها و اشیاء و همچنین یادگارهایی کمتر روشن و مبهم‌تر. نیز می‌دانیم که آیین «ازدواج مقدس» هم در این سرزمین برگزار می‌شده است، مثلاً در «زیگورات چغانزبیل»، معبد باستانی شوش. پس می‌شود انتظار داشت که در داستان‌های ایرانی نیز روایتی از زهره و منوچهر به دست آید. اما روشن است که چنین روایتی هم ناگزیر مهر و نشان ارزش‌های گروهی و معیارها و مفاهیم جمعی ادوار گوناگون را بر خود پذیرفته است و هم اثری از خصایص و ویژگی‌های شخصی و فردی هنرمند سازنده اثر را و نیز شرایط اثر را. شاهد این تأثیر را از همان زهره و منوچهر ایرج می‌توان مثال زد: ایرج که استاد شوخی کردن است، عشق را بنا بر فرهنگ ایرانی زمان خویش، آموزگار شعر و موسیقی می‌داند. همچنین آواز کلنل علی‌نفی‌خان وزیر را هم نمی‌پسندد. پس او از زبان زهره می‌تواند بگوید:

من که بشر را به هم انداختم
 عاشق و دلدادۀ هم ساختم...
 گرچه نظامی است غلامش کنم
 منصرف از شغل نظامش کنم...



ردی زمین است چو کائوای من
 طرح کنم بر رخس انواع فن
 گاه کمال‌الملک آدم پلید
 ردی صنایع کنم از وی سفید



● در قدیمی‌ترین روایات از
اسطوره ازدواج مقدس، که به
زبان سومری است، دموزی، همسر
خاکی الهه اینانا، نیمی از سال را
می‌باید در زیرزمین به
سر برد و این به
معنای مرگ اوست:
شهادت خدای شهیدشونده.

● ذهن گناه‌آلود و بدخیال بعضی
مردان برکت بخش‌ی الهه عتیق
را دگرگونه می‌بیند و بر او تهمت
گناه می‌زند.

و دیگتر که از رخسار داد آگهی
سندید ایچ فرجام جز فرژی
بفرمود تا سو بدی پسر هسبر
بسیار بدخواهد و را از پدر

اگر زنی صاحب نیروی خدایان، یا ساحره‌ای، اسب پهلوان را بدزدد و او
را وادار به تسلیم در برابر عشق و تمنای خود کند، و با سپس به او آسیبی با
قدرتی شگفت بدهد؛ حادثه و قهرمان، هیچ یک در شاهنامه نمی‌گذرد. اما چون
پهلوانی قدر اول مانند رستم، می‌بایست قهرمان داستانی مهم مثل قتل پسر به
دست پدر هم باشد، پس این بن‌مایه اساطیری در چنین پرده پرشکوهی از عفت و
لطف پوشیده می‌گردد. چون نیز باورهای زنده مردم در ادواری تازه‌تر بر این
حکایات رنگی آشنا زده، از غرابت و شگفتی اعمال بدی که از قهرمانان خوب
داستان سر می‌زند، کاسته است.

وگرچه چه به درد شاهنامه می‌خورد که الهه‌ای بلی کیهانی را در چاهی سیاه
زندانی کند و مردمی از گدشتگان اعتقاد داشته باشند که چنین است که خورشید
می‌گیرد. اما اگر الهه به قالب دختر شاه توران درآید و پهلوان نوباوه و ناجیاننده
و قهرمانی چون بیژن را به سوی خود بکشاند و پدر خشناک دختر او را در چاه
ببفکند؛ آن وقت است که رستم می‌تواند او را نجات دهد و بر عظمت هنرهای
شگرف خود بیفزاید. پس آن‌گاه بخشی از اسطوره که ریودن مرد / پهلوان را
دربرداشته است، به پری انتساب می‌یابد؛ مانند آنچه در داستان «بیژن و منیژه» در
شاهنامه می‌آید.

طوس بن تور و... و دختر سمر سوداوه چون کیکاوس را بدید،
خوبشتر بر وی عرضه کرد، که اگر مرا بپذیری، من ترا ازین محنت
خلاص آورم. کیکاوس او را بپذیرفت و عهد کرد: که چون برود او را با
خوبشتر ببرد. پس خبر ایشان به رستمین دستان رسید... و از راه دریا
بمازندران آمدند که او را یمن گویند و قصد آن حصار کردند، و
نگاهبانان حصار جادوان بودند، و جادوی کردند... و رستم... حصار
بستد و آن همه قوم را کور یافت، متحیر گشت. سوداوه گفت: جگر آن
جادوان بسایند، آب آن اندر چشم ایشان کنند. چنان کردند، همه
چشمهانشان روشن گشت. ۴

همین رفتار زنانه در عشق، که ما آن را «نابینجار» و ناعادی می‌دانیم، از
منیژه نیز سر می‌زند. ۵ و او که جز دعوت بیژن به سرآورده و ببیوش کردن و بردن
پهلوان به خانه، در دیگر ابعاد داستان، شاهدختی پرده‌نشین و عقیقی رحمدیده
است، ماجرایش با بیژن سرشار از عواطف عاشقانه و افسانه‌ای است. همین
طرز پیشنهاد عشق، در پرده‌ای غریب از عفاف و زیبایی، در داستان تیسنه نیز
می‌آید.

چو یک نیمه از تیوه شب برگذشت
شبه‌هنگ بر چرخ گردان بگشت
سخن گفتن آمد نهفته به راز
یکی بنده شمع معنیر به دست
پس پرده اندر یکی ماهروی
دو ابرو کمان و دو گیسو کماند
روانش خورد بود و تن جان پای
از او رستم شیردل خیره ماند
بپرسید ز او گفت نام تو چیست
چه جوئی شب تیوه کام تو چیست
چنین داد پاسخ که تیسنه‌ام
بگردار افسانه از هر کسی
شنیدم همی داستانت بسی...
بسی لب به دندان گزیدم ز تو
بجستم همی گفت و بیان و بروت
بدین شهر کرد ایزد آبشخورت
ترا ام کنون گز به خواهی مرا
یکی آن که بر تو چنین گشتم ۶
دیگتر که از تو سگر کردگار
نشاند یکی رسوم اندر کنار
سپهرش دهد بهره کیوان و هور
سمنگان همه زیر پای آورم
چو رستم بر آن سان پر پیچره دید
ز هر دانشی نوز او بهره دید



پس از کنار زدن آرایه‌ها و پیرایه‌های سخنوری و داستان‌پردازی، و نیز لایه‌هایی از ارزش‌های اجتماعی و ماهیمی که پیداست افزایندهایی نوین در روایات تازه‌تر داستان‌هاست، می‌توان دست‌کم از یازده ازدواج داستانی در شاهنامه سخن گفت که ویژگی‌های متمایزی در آنها به چشم می‌خورد، مانند پیشنهاد عشق و ازدواج از سوی عروسان، درهم‌آمیختگی ازدواج و ازدواج موقت، انتقال ارث از طریق زنان، و نیز مادرمکانی، و مادر نسی و تعلق فرزندان به خانواده مادر.^۸

در این یازده داستان، که جای اصلی همه آنها را باید در فاصله زمانی، میان شاهی فریدون و ظهور زرتشت دانست،^۹ بازمانده‌هایی از مفهوم دینی «شهادت» و آثاری از پنداشته‌هایی اساطیری و نیز طرح‌های رفتاری آیینی دیده می‌شود، و روی هم رفته فرض تعلق این افسانه‌ها را به بنیادی از باورهای اعتقادی کهنه و بازگردنده به جوامعی با عقاید و ارزش‌های زن‌سروری و زن‌سالاری تأیید می‌نماید. می‌دانیم که بن یکی از این قصص، یعنی داستان «کتایون و گشتاسب»، را روزگاری مقدس به شمار می‌آورده‌اند و آن را به نام داستان «زویادرس و اودانیس» می‌شناخته‌اند.^{۱۰} داستان تهمینه را نیز عشق‌ورزی بخت‌نویسی یا پلی کیهانی دانسته‌اند^{۱۱} و همچنین داستان سنیزه را.^{۱۲} اما داستان اصلی از اینس

ازدواج‌های مقدس را باید به سودابه بازگشت داد و شاید محور و مدار بنیادین همه شاهنامه، در صورت نخستین و شکل آغازینش باشد که احتمالاً آن را «باید مجموعه‌ای از اساطیر عشقی دانست که همانند ائوهای عیش^{۱۳} با جشن سال‌نو پیونده داشته است»^{۱۴} و آن را به شکل داستان آفرینش و حوادث آغازین هستی، در «راسمی چون ازدواج مقدس، در سر سال نو می‌خوانده‌اند».

در داستان بهرام و سپینود نیز آثاری از جشنگاهی مقدس و مراسمی آیینی بازمانده است.^{۱۵} و همین جشنگاه را شاید بتوان در برخی دیگر از افسانه‌های شاهنامه، مانند داستان سنیزه و نیز شکارگاه «فت پل ایرانی بازیافت»^{۱۶} همچنین از روی الگوی این ازدواج‌ها، افسانه‌هایی برای انتساب به اشخاصی تاریخی، چون اردشیر بابکان و نیز خسرو انوشیروان ساخته‌اند.^{۱۷}

در این قبیل افسانه‌ها، ساخت خانواده با

آنچه در ازدواج‌های دوران تاریخی شاهنامه، عروسی‌های سیاسی آن، و نیز انتخاب زن برای حرم شاهی دیده می‌شود، تفاوتی چشمگیر دارد. گذشته از عناصری چون مادرمکانی و انتساب فرزند به مادر، چیزی به سنگین برای عروس - که گاهی مشتمل بر سرزمینی یا حکومت آن بوده‌است - و یا پیوندهای موقت و گذرای زن و مرد، در شکل خانواده نوعی تنوع دیده می‌شود که می‌توان آن را نشانی بر مراحل شکستگی سنن و قواعد کهن دانست. این تنوع را حتی اگر حاصل تطور و دیگرگونی طبیعی اشکال خانواده از زن‌سروری و مادرسری به سوی برتری یافتن اقتدار مردان به شمار آوریم، باز تمایز و تقابلی میان این شکل خانواده و خاندان‌های پدرسالار هندوایرانی وجود دارد که اختلاف آنها به چشم می‌خورد. این اختلاف را می‌توان به آسانی ناشی از برخورد اقوام مهاجر آریایی یا بومیان ساکن نجد ایران دانست.

آنچه این فرض را تأیید می‌کند، یکی بیگانگی عروسانی است که در این داستان‌ها با یلان و گردان ایرانی پیوند می‌یابند، و دیگری اکراه و حشم خاندان دخترانی است که در ازدواجی رسمی، چیزی به آنها تعلق می‌گیرد و در پی ازدواج، این چیزی به تصاحب شوهر آنان درمی‌آید.^{۱۸} این خشم در مورد دامادی ایرانی که اصلاً در خطه خاندان بیگانه زن خود ساکن شده‌است، یعنی تراو، از سوی خویشان مرد ابراز می‌شود^{۱۹} و حتی به قتل وی می‌انجامد. در واقع، این خشم دو خاندان را می‌تواند دو روی یک سکه دانست و گفت که هرگاه در مقابل دو قوم، فرزند یکی بنا بر قواعد و سنن دیگری به گروه رقیب می‌پیوسته‌است، این پیوند، خاندانی را که وی را از دست می‌دهد، غمگین می‌کند و به خشم می‌آورده است.

این دسته داستان‌ها گاهی با جنگ و جدال همراه است و نبرد و تعقیب را به هنگام بازگشت به سرزمین مرد در بر دارد، مانند داستان «سینود و بهرام» و نیز «فرنگیس و کیخسرو». گاهی نیز اقتدار برتر ایرانیان خاندان عروس را مرعوب می‌کند و آنها را از هر گونه ابراز خشمی باز می‌دارد، مانند داستان «بیژن و منیژه» و نیز «زال و رودابه». همه این عوامل بازگوکننده جدالی است که میان قهرمانان دوران حماسی داستان‌های کهن ایرانی و هم‌اوردان آنها درگرفته و یادگارهایی از آن درگیری‌های دو گروه از نیاکان ما را برای ما باز می‌سراید. بازتاب جنگ و جدال دو قوم، یکی مهاجر و پدرسالار و فاتح، و دیگری بومی و اصلاً زن‌سرور و مغلوب، در این حکایات ازدواج، تنها بخشی از داستان‌های مورد بحث را تشکیل می‌دهد. این بخش بر لایه دیگری از قصه سوار و با آن جفت‌وجور شده است که در بنیاد خود، اسطوره یعنی گزارشی مقدس درباره امری دینی در روزگار دیرین بوده‌است؛ که به آن اشاره شد. چنانکه گذشت، در اینجا افسانه اصلی از آن سودابه است: در داستان «سودابه و سیاوش»، نه تنها ابراز عشق زنی در مقام مادر به نوجوانی در جای فرزندش می‌تواند بازمانده عشق آسمانی بخت‌نوی باروری و زایش و بزرگ‌مادر ازلی به شاه/ فرزند خود باشد، بلکه عناصری چون رویدادن گیاه پرسیاوش یا خون‌سیاوشان (داوری گیاهی معروف) از خون جوان‌وبرخاستن بادی سیاه به هنگام قتل او، بی‌گناهی محض و مصونیت جوان، زادن فرزندی از سیاوش که با تن مادی و زنده به بهشت می‌رود و نیز بریدن سر شاه جوان در طشت زرین، همه رنگ اساطیری دارد. نیز احتمال دارد که روایتی دیگر از همین داستان، با نام «ملک شهرمان و فرزندش قمرالزمان» در هنر و یکشبه بازمانده باشد.^{۲۰} که در آن از آیینی اعتقادی سخن به میان می‌آید، توأم با قربانی انسانی.

ما خوشبختانه در «زهره و سنوچهر» با پایان غمبار داستان روبه‌رو نمی‌شویم و این منظومه که متأسفانه ناتمام مانده است، نمی‌گوید که چگونه آدونیس یا سنوچهر ایرج، پس از عشق ورزیدن با الهه، از هم دریده و تکه‌تکه می‌شود. بلایی که به این ترتیب بر سر قهرمان مرد این داستان شوم می‌آید، جزئی اصلی از اسطوره کهن است و در قدیمی‌ترین روایات از اسطوره ازدواج مقدس که به زبان سومری است، دموزی همسر خاکی الهه اینانا، نیمی از سائل را می‌باید در ریرمین به سر برد و این به معنای سرگ اوست: شهادت خدای شهیدشونده. هر چند اسناد و مدارک تاریخی درباره قربانی کردن آدمی در مراسمی اعتقادی در این منطقه خاموش است، سوگواری برای خدایی که بر



● سیایش و سوگ او محور بسیاری از قصص شاهنامه است و نیز نوجوانان بی گناهی که مظلومانه کشته می شوند - مانند سهراب و فرود - همه با این عشق‌های زن سرورانه در شاهنامه ارتباط و پیوند دارند.

آزمیدخت و پوراندخت که بر تخت سلطنت ساسانیان تکیه زده‌اند. برای بحث درباره شخصیت داستانی هر یک از این زنان جای گفت‌وگو بسیار است و می‌توان هر یک را از دو نظرگاه متمایز تاریخی و «در زمانی»^{۲۵} یا روایتی و «همزمانی»^{۲۶} مورد بررسی قرار داد.

نظرگاه اخیر ساخت داستانی استوار و غنی شاهنامه را مطرح می‌سازد که در چارچوب آن، قهرمان و حادثه در نظامی متمایز پدیدار می‌گردد و در این طرح پیچیده و سخته، هر قهرمان مجاز نیست به هر کاری دست بزند و دستخوش هر حادثه‌ای بشود؛ چه حادثه درونی باشد، از قبیل احساس علاقه گردآفرید به پهلوانی تورانی، و چه بیرونی، مانند ازدواج «دخت» ایرانی با قهرمانی بیگانه:

سخن‌دیدم بس سیمز گرد آفریدم
به سازه برآمد سپه بستگریدم
چو سهراب را دیدم بر پشت زین
چنین گفتم کای شاه تو کان و چین
چو ارسجه گشتی کشون بازگرد
هم از آمدن هم ز داشت نسپرد
سخن‌دیدم او را به افسوس گفتم
که تو گئی را ایران نیابند جفت^{۲۷}

در چنین روندی از تکوین است که قهرمانان مؤث افسانه‌های کهن و قصه‌های تاریخی به شاهنامه دوآمده‌اند. اینان، که دارای اصل و خاستگاه‌هایی گوناگون اند، خصایصی مشابه و مشترکاتی یافته‌اند که هم بازتاب نگرش و ایستار پرنجابت و حماسی فردوسی را در برابر زن نشان می‌دهد^{۲۸} و هم تأثیر ارزش‌های حماسه مردسور و مردسالار را. گرچه شاعر شریف زن را با ستایشی پرشور و عفتی عاشقانه می‌نگرد، داغ و شهر رجی که زن در درون اجتماع زن‌آزار می‌گشاید، بر چهره این زنان نیز خودنمایی می‌کند؛ همانند همه دیگر آثار ادبی و گفتاری جهان‌تمدن و فرهنگ مردانه جهان ما. با آن که زنان شاهنامه به علت داشتن ریشه در اساطیر زن‌سالار و زن‌سور کهن و قصه‌های سازمانده از آن، و نیز بر اثر

انراک روشن و خردمندانه و پرمهر فردوسی از وجود زن، در سنجش در برابر آثار دیگران، کشش‌مند و فعالند، اما بی‌گمان رنگ ارزش‌های حاکم جامعه را به خوبی بر خود پذیرفته‌اند.

به دلیل قداست عتیق زنان اصلی در داستان‌های شاهنامه، داغ و نشان این مهر لعنت، نقش



سنگینی پدید آورده‌است. از این روی، این زنان که در روایات پیشین داستان‌های نقش و کنش آزاد و بیشتر پرتحرک بوده‌اند، یا به خموشی و سکوت گراییده‌اند، یا آن که به لعنت و نفرینی سخت‌تر دچار آمده‌اند. «رگه‌های سنگین حلق این میزان از عمل و فعالیت از آنان وجود نداشته‌است، الهی مجبور دوران عتیق، به هنگام هبوط از جایگاه بلند پرستش در اساطیر اولین، بر سکوی مجرمان و گناهکاران فرو افتاده‌است، با حکم داوری از سوی قواعد و هنجارهای ارزش‌های «مردانه». تصویری از چنگال‌های نافذ نظام «مردسالار جامعه» مذکور را در این «هبوط» می‌توان دید. نیز در این سیر سقوط، همچنان که نقش و نگارهایی از آریابه‌ها و پیرایه‌های پیشین بر جای است، عروس‌ان الهی اساطیر الاولین، آن

زمین زاده شده‌است و به شهادت می‌رسد، پدیده‌ای رایج بوده‌است و می‌گویند انواع نمایش‌ها از این پنداشته مقدس و آیین‌های وابسته به آن پدیده آمده‌است. به هر حال سیایش و سوگ او محوری برای بسیاری از قصص شاهنامه است و نیز نوجوانان بی گناهی که مظلومانه کشته می‌شوند، مانند سهراب و فرود، همه با این عشق‌های زن‌سورانه در شاهنامه ارتباط و پیوند دارند. اینها همه تکراری از برای یک پنداشته اساطیری کهن و دیگرگونه اند، که قهرمان مذکور نظایر آنها را در نواحی همسایه با نام‌هایی چون آدوینس و اوزیریس و ایتیس می‌شناسیم.^{۲۹}

گرچه سوادیه را باید بمانوی هم‌تراز با ایانا در سومر و ایشتر در بابل و آشور و آفرودیت در یونان و نیز دیگر بانوخدایان عشق دانست، اما چهره ایزدبختی از زن نیز در شاهنامه هست و آن را باید در نزد زنان دوگانه ضحاک بازجست و یافت. ضحاک خود ازدهایی است با سلطنت هزارساله که می‌گویند هنوز زنده است و در چاهی در همانندکوه زندانی فریدون است. این دو زن را شاهنامه ارنواز و شهرناز، و خواهران یا دختران جمشید جم (بنا بر اختلاف ضبط دستنویس‌های «مختلف شاهنامه») می‌خواند. در اوستا، نام این دو به ترتیب به صورت "aranavaci" و "sanghavaci" است و از نسبت آنها با جم سخن به میان نمی‌آید؛ و فریدون آبتین آنها را می‌ستاند. در داستان‌های ارمنی، از این ماجرا، به شکل داستان عشق فریدون و شهرناز، که شکل نام آنها رودنيس (Rhodanes) و سینونیس (sinonis) است و سینونیس فرزند گرموس (Garmos) یا گرم / ازدها است، خبر داریم.^{۳۰}

شاهنامه این دو را که هزار سال زنان ضحاک بودند، می‌گوید که به همسری فریدون درآمدند و مادر همه شاهان جهان اند؛ از شهرناز سلم و تور، و از ارنواز، ایرج زاده شد. این انتساب، با توجه به آن که گیومرث نخستین انسان نیز در شاهنامه و برخی دیگر از تواریخ، خود به صورت نخستین شاه درآمده است، به نوعی باید با پیدایش همه آدمیان از این دو زن ضحاک / ازدها و روایتی ذریه از چیزی از قبیل افسانه آفریش مربوط باشد.^{۳۱}

وجود پری، که هر چند اوستای را دیوزن می‌خواند، اما هنوز در سنت زرتشتیان و نیز گروه‌های دیگری از ایرانیان برای او سفره نذر می‌کنند و از او استغاثه می‌نمایند؛ نمود دیگری از بقای اساطیر عتیق بومی ایران است که بازتاب‌هایی از آن را در شاهنامه و منابعی دیگر از قصه‌های قدیمی ایران می‌توان

یافت.^{۳۲} هم‌چنین است باورهای سراسر اسون چشمه‌سارهای مقدس و پیر درخت‌هایی که به آنها دخیل می‌یادیم و از قداست مسوب به آن مراد می‌طلبیم، و یا حتی این تصور و عقیده زیبا که آب مهریه بانوی بزرگوار اسلام، فاطمه زهرا، است؛ این مفاهیم اجتماعی در درون نظام

اعتقادات زمانه، در هر عصر دگرگینی می‌یابند و به دلیل عمق و ارزش سنگین خود باقی می‌مانند.

ببین شمار، در شاهنامه از یک سوی، زنانی در داستان پدیدار می‌شوند که بنیاد آنها به اساطیر اولین می‌رسد؛ مانند ارنواز، شهرناز، سوادیه، تمهینه و منیژه. از سوی دیگر، بازتابی از آن قصه‌های دیرینه در ترکیب با داستان‌هایی نیمه‌تاریخی و حماسی بازمانده است، مثل داستان رودابه، و نیز سپینود و اسپنوری و همچنین بخش‌هایی از «بیژن و منیژه». این دو گروه افسانه‌های شاهنامه در برابر دسته دیگری از حکایات قرار می‌گیرند که در آنها از زنانی با شخصیت تاریخی سخن می‌رود، مانند شیرین، و گردیه، خواهر پورام چویننه و یا

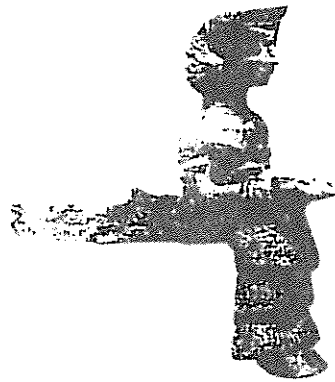
تندود
TANDOD



پوشاک مردان امروز

دوسان گرامی تن در
همیشه بد ما توصیه می کردید که تولیدمان را
گسترده تر کنیم و بخشی را به طراحی و
تولید پوشاک بانوان (با همان کیفیت و دقت)
اختصاص دهیم.
حالا آماده ایم تا در بخش پوشاک بانوان تن در
بدرای شما بانوان شیک پوش باشیم.

خیابان ملا محمد ا. سیراز جنوبی، شماره ۷۵
تلفن ۸۰۲۸۱۱۱ - ۸۰۲۳۰۶۲



بانوحدایان برکت و باروری اعصاب کهن، هرگز میسرشان نیست که همان باشند
که پیش از این بوده اند ■

پادداشت‌ها:

(۱) از صبا تا نینما، یحیی آیین پور، جلد دوم، تهران (شرکت سهامی کتاب‌های حیبی)،
۱۳۵۰، صص ۴۰۱ - ۴۱۳

(2) Samuel Noah Kramer; *The Sacred Marriage Rite*, Indiana
University Press, 1969, p.49.

(۳) این عنوان را آقای مایور صنعتی‌زاده در ترجمه کتاب تاریخ کیش زرتشتی (جلد
دوم، زیر چاپ در انتشارات توس) به کار برده است.

(۴) زین الاخیار، از ابوسعید عبدالرحمن الفحاکانین محمود گودیزی، به کوشش
عدالتی حیبی، تهران (بنیاد فرهنگ ایران)، ۱۳۲۷، صص ۹ - ۱۰

(۵) «میژه و جبه بیژن»، از نگارنده، محله زنان، شماره ۲۱، سال سوم، آذر و دی
۱۳۷۲، صص ۵۶ - ۶۲

(۶) یکی از معانی واژه «گشته»، «تغییرات»، تبدل یافته است (فرهنگ فارسی معین).
(۷) شاهنامه فردوسی، متن انتقادی چاپ مسکو، ۱۹۶۶، صص ۱۷۲ - ۱۷۶.

(۸) «نشان‌های زن - سروری در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، از نگارنده، در
مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۱۹ و ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۵۴، صص ۹۶ - ۱۲۱.

(۹) همان، ص ۹۶، نیز «شالوده اساطیری شاهنامه»، از نگارنده، مجله فرهنگ (موسسه)
مطالعات و تحقیقات فرهنگی، کتاب هفتم (به مناسبت هزاره تدوین شاهنامه، پاییز ۱۳۶۹،
صص ۶۶ - ۷۱).

(۱۰) Odatis, Zariadres، «افسانه پری در هزار و یکشب»، از نگارنده، حسینیه
کتاب شناخت هویت زن ایرانی، در گستره پیش تاریخ و تاریخ، تألیف شهلا لاهیجی،
میرانگیز کار، تهران (روشنگران)، صص ۲۹۶ - ۲۹۷

(۱۱) بهمن سرتاراتی، «پری»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال
پست‌دوم، شماره مسلسل ۹۷، سال ۱۳۵۰

(۱۲) «میژه و جبه بیژن»، صص ۵۷ - ۵۸ و پادداشت ۶.

13) enuma eliš

(۱۴) «شالوده اساطیری شاهنامه»، ص ۵۹

(۱۵) «نشان‌های زن - سروری در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، ص ۹۷

(۱۶) «شالوده اساطیری شاهنامه»، صص ۶۶ - ۶۷

(۱۷) «نشان‌های زن - سروری در چند ازدواج داستانی شاهنامه»، ص ۹۹ و ص ۱۱۸

(۱۸) همان مقاله، ص ۱۰۸

(۱۹) نگاه کنید به فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه، از محمدرضا عادل، تهران
(انتشارات صدوق)، ۱۳۷۲، ذیل تزار.

(۲۰) «افسانه پری در هزار و یکشب»، صص ۲۹۶ - ۳۰۷ و نیز پس از آن.

(۲۱) نگاه کنید به مقاله «دریاچه اساطیر ایران»، از استاد مهرداد بهار، در حجازی چند
در فرهنگ ایران، صص ۴۴ - ۴۵

(22) Jamen R. Russell, "On Mysticism and Esotericism
among the Zoroastrians", in *Iranian Studies* (The Journal of the
society for Iranian studies), Volume 26, Numbers 1-2, Winter
/Spring 1993, p.78

(۲۳) نگاه کنید به مقاله «افسانه پری در هزار و یکشب»، صص ۳۱۹ - ۳۴۱.

(۲۴) نگاه کنید به «پری».

25) diachronic.

26) synchronic.

(۲۷) شاهنامه، جلد دوم، چاپ مسکو، صص ۱۸۸ - ۱۸۹

(۲۸) «میژه و جبه بیژن»، صص ۵۶ - ۶۲